

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)  
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه  
سال اول، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۹۰ هـ.ش / ۱۴۳۲ هـ.ق / ۲۰۱۱ م، صص ۱-۳۹

## پژوهش‌های تطبیقی بین فارسی و عربی\* (گذشته، حال و چشم انداز آینده)

دکتر حیدر خضری

استادیار گروه زبان‌ها و ادبیات‌های شرقی، دانشگاه ماردین آرتوکلو ترکیه

### چکیده

این مقاله سعی بر آن دارد تا به بازخوانی روند پیدایش و پیشرفت ادبیات تطبیقی و نیز پژوهش‌های تطبیقی بین فارسی و عربی در ایران و جهان عرب بپردازد و با تمرکز بر روی جریان به حاشیه رانده شده‌ی اسلامی-شرقی ادبیات تطبیقی این کشورها، فضل و پیشگامی جریان عربی-فرانسوی ادبیات تطبیقی جهان عرب را در بکارگیری واژه‌ی «الأدب المقارن» (ادبیات تطبیقی)، و نیز در نگارش اولین پژوهش عملی و آکادمیک، به چالش بکشد و آن را به گرایش عربی-فارسی بدهد. همچنانکه فضل و پیشگامی جمشید بهنام در ایران را در بکارگیری واژه‌ی «ادبیات تطبیقی» در کتابش «ادبیات تطبیقی» رد کند و به مقاله‌ی دیگر از خود بهنام بدهد. مقاله به طور کلی به بررسی عوامل و مراحل پیدایش و پیشرفت پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی در کشورهای عربی و ایران می‌پردازد و مهمترین تغییراتی را که این محافل در راستای اهداف سیاسی و دینی و نیز بومی ساختن این مکاتب و سازگاری آن با محافل شرقی و اسلامی و نیز خارج شدن از حاشیه‌ی خود محوری ادبیات تطبیقی غربی ایجاد کرده‌اند؛ در سه حیطه‌ی تئوری، زمان و مکان مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. این تغییرات در حیطه‌ی تئوری به پیدایش «مکتب عربی» و «مکتب اسلامی» و نیز تمرکز بر «مکتب فرانسوی» و تا حدی «مکتب آمریکایی» و نادیده گرفتن سایر مکاتب انجامیده است؛ همچنانکه در حیطه‌ی زمانی منجر به تمرکز بر ادبیات کلاسیک عربی و فارسی و در حیطه‌ی مکانی به محدود ساختن جغرافیایی ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی مخصوصاً مصر، لبنان، سوریه و ایران شده است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی، جغرافیای ادبیات تطبیقی، مرکز و حاشیه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۰

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۲۰

رایانامه‌ی نویسنده‌ی مسؤول: h.khezri1982@gmail.com

## ۱. پیشگفتار

تاریخچه پیدایش پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی در جهان عرب را می‌توان به سال ۱۹۰۳ بازگرداند؛ سالی که یعقوب صروف (۱۸۵۲-۱۹۲۷) در مجله «المقتطف» (۱۸۷۶-۱۹۵۲)، مقاله کوتاهی را تحت عنوان «رباعیات أبي العلاء» (رباعیات ابوالعلا معری) منتشر ساخت. در این مقاله که به مناسبت ترجمه انگلیسی «أمین الريحانی» (۱۸۷۶-۱۹۴۰) از رباعیات معری نگاشته شده است؛ (Abū al-°Alā' al-Ma°arrī, 1903) یعقوب صروف مستشرقان و غربیان را به باد انتقاد می‌گیرد که تمام توجه و اهتمام خود را به عمر خیام معطوف داشته‌اند و اندک اهتمام و توجهی به معری و آثار او نمی‌کنند. سپس دست به مقایسه کوچکی بین معری و خیام می‌زند و با ذکر برخی تشابهات و اختلافات موجود بین دو شاعر، نظر به تاثیر پذیری عمر خیام از معری می‌دهد (صروف، ۱۹۰۳: ۸۹۷).

اگر چه این مقاله کوتاه در بردارنده‌ی ویژگی‌های آکادمیک پژوهش‌های تطبیقی نیست و یعقوب صروف، بدون اندک آگاهی نسبت به ادبیات تطبیقی و مباحث و مکاتب موجود در آن، دست به نگارش آن زده است؛ اما می‌توان این مقاله را به عنوان اولین پژوهش تطبیقی بین عربی و فارسی به حساب آورد که بازگوکننده تأثیرپذیری خیام از معری بود و نقطه آغازی بود برای مقالات علمی و آکادمیک بین خیام و معری از سال ۱۹۰۳ تا سال ۱۹۵۳ که محمد غنیمی هلال (۱۹۱۶-۱۹۶۸) کتاب ادبیات تطبیقی اش را منتشر ساخت. در این فاصله زمانی مقالات «فارس: شعرها و شعراؤها (عمر الخیام)» (فارس: شعر و شاعرانش «عمر خیام») (العقاد، ۱۹۰۸؛ ۱۹۷۴: ۲۴-۲۹)<sup>(۱)</sup> «بین المعری والخیام: فکرة الموت ومصیر الأجساد» [مقایسه] میان معری و خیام: اندیشه مرگ و سرنوشت اجساد) (البستانی، ۱۹۲۸: ۴۴۱-۴۵۰)، «المقارنة بين المعری والخیام» (مقایسه بین معری و خیام) (الصراف، ۱۹۳۰: ۵۳۷-۵۶۱)، «بین أبي العلاء والخیام» [مقایسه] میان ابو العلاء و خیام) (عزام، ۱۹۳۸: ۸۸۴-۸۸۸)، در رابطه با مقایسه و اثبات تاثیر پذیری عمر خیام از ابو العلاء معری نوشته شده‌اند. اگر مقاله عبد الوهاب عزام را که بر

اساس مفهوم آمریکایی در ادبیات تطبیقی - بیان وجوه تشابه و اختلاف؛ و نه تاثیر و تاثر - نگاهشده شده است نادیده بگیریم؛ تمام مقالات دیگر به نوعی خواهان اثبات برتری و اصالت معری نسبت به خیام شده اند و روند آغاز اینگونه پژوهش‌های تطبیقی در ادبیات عربی مانند بیشتر ادبیاتهای دیگر جهان، با دیدی «خود محور» آغاز شده اند. این دید «خود محور» را به وضوح می توان در اولین پژوهشهای تطبیقی بین فارسی و عربی که از اوایل دهه سی قرن بیستم بر روی مجلات ادبی ایرانی آغاز شد؛ ملاحظه کرد. (شفق، ۱۳۰۹؛ سلطانی/ ۱۳۱۵؛ مدرسی چهاردهی، ۱۳۱۶؛ فروغ، ۱۳۴۵/ ۱۳۴۲/ عبد القادر، ۱۳۴۶/ محفوظ، ۱۳۴۸). بیشتر مقالات تطبیقی این دوره به بررسی تاثیر زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی بر عربی می پرداختند و مطابق و همسو با سیاست های ملی گرایانه رضا شاه (۱۲۵۶-۱۳۲۳ش) بودند و عکس العملی در مقابل خیمه سنگین زبان و ادبیات عربی بر محافل فرهنگی و ادبی ایران محسوب می شدند. به وضوح می توان این جریان را در دوره های بعد در نوشته های محمد محمدی (۱۲۹۰-۱۳۸۱ش) و عبد الحسین زرین کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸ش) ملاحظه کرد و شاید بتوان با دیدی تسامحی آن را دنباله جنبش شعوبیه دانست که در قرنهای نخستین اسلام ظاهر شد و در برابر برتری نژاد عرب، دست به یک جنبش سیاسی، دینی و فرهنگی زد. (محمدی، ۱۳۲۳؛ ۱۳۵۲/ زرین کوب، ۱۳۳۰) اما جدای از این مطالب، می توان اشاره کرد که اینگونه مقالات و نیز آثار مشابه که با دیدی شرقی - شرقی نگاهشده شده اند؛ بیانگر زمینه بسیار وسیعی از پژوهشهای تطبیقی هستند که از دید مستشرقان و نیز ناقدان پژوهشهای تطبیقی مخفی مانده است. حال آنکه در بسیاری از موارد از جریانهای ادبی حاکم بر محافل غربی و نیز شرایط فرهنگی جهان متاثر بودند. تمرکز بیشتر اندیشمندان غربی و دانش آموخته های غرب بر روابط ادبی عربی - غربی و فارسی - غربی از یک سو، و عدم آگاهی پژوهشگران بحثهای شرقی - شرقی با زبان آکادمیک غرب از جانب دیگر، باعث در «مرکز» قرار گرفتن پژوهشهایی شده است که رویکردی غربی

دارند و در همان حال پژوهش‌هایی را که با دیدی شرقی نگاشته شده‌اند، به «حاشیه» رانده است.

## ۲. پردازش تحلیلی موضوع

با وجود اینکه ادبیات تطبیقی پدیده‌ای بود که تحت تاثیر مستقیم غرب در قرن بیستم وارد ادبیات فارسی و عربی شد؛ اما می‌توان شکل ساده‌تر آن را در برخی از مقایسه‌ها و موازنات کلی صورت گرفته در ادبیات عربی و فارسی یافت. اولین نمونه‌های این گونه مقایسه‌های ساده را می‌توان در دوران جاهلی و در جلسات داوری که بین شاعران در بازار «عکاظ» صورت می‌گرفت؛ یافت. جائیکه داور مجلس با شنیدن شعر دو شاعر و مقایسه‌ای کلی بین آنان، رأی به برتری یکی از شاعران بر دیگری می‌داد. داوری زن امرؤالقیس بین شعر شوهرش و شعر «علقمة الفحل»، و مقایسه آن دو و دادن رأی به نفع رقیب شوهرش، به عنوان یکی از مشهورترین حوادثی است که کتابهای تاریخ ادبیات، داستان آن را برای ما بازگو می‌کنند، هر چند نتیجه این داوری به طلاق داده شدن داور انجامید (مکی، ۱۹۸۸، ص ۱۳). با گسترش اسلام به سایر سرزمینها و اختلاط فرهنگ‌های مختلف، دامنه این مقایسه‌ها هم از یک زبان به دو و یا گاهی چند زبان گسترش پیدا کرد. نمونه بارز این نوع مقایسه‌های انجام گرفته را می‌توان در دو ادبیات فارسی و عربی یافت. اختلاط فرهنگ فارسی و عربی و نیز چالش موجود بین آنها، به همراه گرایش‌های سیاسی، فرهنگی و دینی مانند شعوبیه و نیز تصوف بیشترین تاثیر را بر روند ظهور مقایسه‌ها و موازنات خارج از یک ادبیات داشت، که در بیشتر حالتها اینگونه مقایسه‌ها برای اثبات برتری یکی از دو فرهنگ بر دیگری شکل می‌گرفت. نمونه‌های بارز این گونه مقایسه‌ها را می‌توان در عنوان کتابهایی یافت که در کتاب «الفهرست» ابن ندیم (وفات ۳۸۵ق) از آنها تحت عنوان «فضل العجم علی العرب» (برتری عجم بر عرب) و یا «فضل العرب علی العجم» (برتری عرب بر عجم) نام برده شده است. (ابن‌الندیم، ۱۹۹۴: ۱۵۶)

گاهی دامنه این مقایسه‌های کلی و خودبینانه فراتر از زبان و ادبیات دو ملت می‌رفت و ادبیات

تمام کشورهای دنیا را در بر می‌گرفت. جاحظ (۱۵۹-۲۵۵ق) ناقد برجسته عرب، دست به مقایسه ای بین ادبیات تمام ملت‌های جهان می‌زند و حکم به برتری ادبیات ملت‌های عرب و فارس و هند و روم می‌دهد و معتقد است که بقیه هیچ و یا شبه هیچ هستند. (الجاحظ، ۱۹۴۸: ۱۳۷) همچنانکه فضل خطابه را منحصر به ادبیات فارسی و عربی می‌داند (همان، ج. ۳: ۲۷-۲۸) و شعر را مختص فرهنگ عربی می‌داند. (همان، ج. ۱: ۳۸۴-۳۸۵؛ ج. ۳: ۲۹-۳۰) این مقایسه‌های کلی در ادبیات کلاسیک عربی و فارسی همیشه با دیدی خود محور و متعصبانه نگاه‌شده نشده‌اند. ادیبان و متفکران بزرگی همچون ابو هلال عسکری (وفات ۳۹۵ق)، (العسکری، بی تا: ۷۵)، ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ق)، (ابن قتیبه، ۱۹۸۶: ۱۶۰)، أبو الفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶ق)، (الأصفهانی، ۲۰۰۸: ۳۶-۳۷)، ضیاء الدین ابن اثیر (۵۵۸-۶۳۷ق)، (ابن الاثیر، ۱۹۹۰: ۳۹۶-۳۹۷) و عبد القاهر جرجانی (وفات ۴۷۱ق)، (سلامه، ۱۹۵۱-۱۹۵۲: ۹۳-۱۱۴) نمونه‌های بارزی از اینگونه مقایسه‌ها را انجام داده‌اند و در برخی موارد نظر به برتری ادبیات بیگانه بر ادبیات ملی خود داده‌اند. بعد آسمانی قرآن و نیز دعوت آشکار وی به تحدی،<sup>۲</sup> به همراه بعد اعجاز گونه آن، برای شاعران و ادیبان عرب و فارس زبان، به عنوان متن معیاری بکار می‌رفت که شاعر یا ادیب همواره اثر خود را با آن می‌سنجید و مقایسه می‌کرد و با استننا کردن قرآن و حدیث، حکم به برتری اثر خود و یا ممدوح خود - نه تنها بر موارد مشابه<sup>۳</sup> - بلکه بر تمامی ادبیات عربی و فارسی می‌داد.<sup>(۴)</sup> تسلط سیاسی و دینی عربها بر جامعه ایرانی، به همراه تقدس متون عربی، رواج زبان عربی را به عنوان زبان طبقه فرهیخته جامعه ایران، ادیبان و شاعران در برداشت. دانستن عربی برای بیشتر ادبا و شعرای آن دوران نه تنها یک فضیلت، بلکه یک ضرورت محسوب می‌شد. یک جریان مقایسه‌ای در این دوره در اغلب حالتها از جانب ادبا و شاعران ایرانی صورت می‌گرفت. بکارگیری عناوین و القاب شاعران عرب زبان از جانب شاعران فارسی،<sup>۵</sup> تشابه در نامگذاری عناوین کتب، فصل بندی‌ها و نیز شیوه نگارش آثار بیانگر این مطلب بود. (بلخی، ۱۳۸۹: مقدمه) به طور کلی این گونه مقایسه‌های موجود در ادبیات کلاسیک

عربی و فارسی را می‌توان در گرایش‌های انسانی و جهانی برخی از ادبا، و نیز آرای نقدی برخی دیگر از آنان پیرامون ترجمه بین عربی و فارسی و نیز روند اشاره به واژگان بیگانه در ادبیات خودی یافت. شکل آکادمیک تر آن را با دامنه جغرافیایی محدودتر می‌توان در موازنه‌های شکل گرفته داخل یک زبان، (الآمدی، ۱۹۶۱) و نیز مباحث مربوط به سرقت‌های ادبی یافت (هلال، بی تا: ۴۸/هداره، ۱۹۵۸).

تاریخچه طولانی روابط عربها و فارسها که به دوران ما قبل تاریخ باز می‌گردد، از دوره ساسانیان رنگ و بوی ادبی به خود گرفت. (عوفی، ۱۹۰۳: ۶) در همین دوره بود که بسیاری از افسانه‌ها و داستانهای فارسی وارد فرهنگ و ادبیات عربی دوره جاهلی شدند. این تاثیر پذیری تنها محدود به حیطه محتوا نبود، بلکه در همین دوره بود که واژگان فارسی زیادی وارد فرهنگ عربی شدند. نمونه بارز آن را می‌توان در شعر شاعر جاهلی اُعشی و نیز عدی بن زیاد یافت. (ابن قتیبه، ۱۹۸۶: ۱۶۰؛ جمعه، ۲۰۰۶: ۳۷-۷۱) این نفوذ مؤثر و عمیق واژگان فارسی، به همراه ظرفیت بالا و توانایی عمیق زبان عربی در معرب ساختن واژگان بیگانه، سبب بکارگیری واژگان قابل توجهی در قرآن شد که دارای اصلی فارسی بودند. (الجوالیقی، ۱۳۰۹ق/ شیر، / الکردی، ۱۹۹۹) سرعت و دامنه ورود زبان و فرهنگ عربی به ایران، با پشتوانه سیاسی، نظامی و دینی بسیار قابل توجه بود. زبان فارسی-که هنوز بوی زردشیت از آن به مشام می‌رسید- را یارای مقابله با زبان عربی-که از پشتوانه مقدسی همچون قرآن و حدیث بهره می‌گرفت- نبود. سرانجام این چالش عمیق بین عربی و فارسی با برتری زبان قوم غالب، برای مدت زمانی در حدود سه قرن، خاتمه یافت. (آذرنوش، ۱۳۸۵) الفبای عربی جایگزین الفبای فارسی شد، زبان عربی زبان طبقه اشرافی، دربار پادشاهان، شاعران و ادبای ایرانی شد. محدودیتهای جغرافیایی و زبانی برداشته شدند و زمینه مناسبی برای تأثیر و تأثر بین فرهنگهای عربی و فارسی به وجود آمد. این امر تا به حدی وسیع و عمیق بود که خطر زوال و نابودی فرهنگ مغلوب به وضوح نمایان بود. از همین دوره بود که مضامین دینی، واژگان و اصطلاحات عربی، اوزان و قوالب

شعری و نیز فنون بدیعی و بلاغی عربی، داستانهای قرآنی و غیر قرآنی، مقامات و نیز پدیده‌هایی همچون وقوف بر اطلال و دمن وارد ادبیات فارسی شدند. (سعید، ۲۰۰۰ / ایران زاده، ۱۳۷۴؛ موسوی، ۱۳۸۲ / هلال، ۱۹۸۰ / سجادی، ۱۳۷۷ / حلبی، ۱۳۸۱ / حریری، ۱۳۸۳، عاشور، ۱۹۹۳ / عزیزنیا، ۱۳۸۶). هر چند این تاثیر و تاثر پدیده‌ای دو طرفه بود و در مقابل شاهد متاثر شدن فرهنگ و ادبیات عربی از سنتها، تقالید و جشنهای ایرانی، و نیز متاثر شدن آنان در شکل از الفاظ و مصطلحات فارسی، و در زمینه مضمون و محتوی از حکم و امثال فارسی و نیز قصه از زبان حیوان شدیم؛ اما تأثیر زبان غالب با پشتوانه کتاب ادبی مقدسی همچون قرآن بسی بیشتر می نمود (البیرونی، لا. تا: ۲۱۹ به بعد / امین، ۱۹۶۹: ۸۴، ۹۸ / آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۳۱-۲۴۰ / سعد الدین، ۱۹۹۷ / آذرنوش، ۱۳۷۴ / آلتونجی، ۱۹۸۸ / العاکوب، ۲۰۰۶). این روند تا ابتدای عصر بیداری در کشورهای عربی و ایران روند عادی خود را طی می کرد، هر چند ما در این میان همواره شاهد حضور سه دیدگاه و جریان اصلی در رابطه با پیوندهای عربی و فارسی بوده ایم: جریان عربی پرست فارسی گریز ایرانی، که برخی از مهمترین و بارزترین شخصیت‌های ایرانی جهان اسلام در این گروه قرار دارند. این گروه که در بیشتر حالتها دارای رویکردی دینی بودند؛ گاه با موضعگیری صریحشان در برابر زبان فارسی، و گاه با نگارش تمامی آثارشان و یا بخش اعظم آثارشان به زبان عربی، عملا در مقابل زبان فارسی ایستادند و به ترویج زبان عربی همت گماشتند. گروه دوم دقیقا در نقطه مقابل این جریان قرار داشتند. این گروه فارسی پرست عربی گریز، که بیشتر دارای رویکردی ملی بودند و هنوز خاطرات شکوه و عظمت حکومت‌های ایران قبل از اسلام از حافظه جمعی آنان پاک نشده بود؛ و هنوز در بهت و حیرت شکست در برابر اعراب به سر می بردند؛ به هر آنچه که رنگ و بوی عربی داشت همت گماشتند. گاه صریحا در مقابل زبان عربی موضعگیری می کردند، و گاه با نگارش آثارشان به زبان فارسی و یا بخش اعظم آثارشان به زبان فارسی در مقابل زبان و فرهنگ عربی می ایستادند. گروه سوم با درکی عمیقتر از فرهنگ دینی، تاریخی، زبانی و ادبی عربی، به گرفتن جنبه‌های مثبت و خوب فرهنگ عربی-اسلامی می پرداختند

وجوانب بد و سلبی آن را به کناری می‌نهادند و با تکیه بر میراث غنی فارسی، آن را با دیدگاهی ایرانی پی‌ریزی می‌کردند. برداشت این جریان ایرانی از اسلام، عمیقاً با برداشت عربها از اسلام تفاوت داشت. فکر می‌کنم ما به ندرت در تاریخ فرهنگ عربی، برداشتی مشابه برداشت خاقانی، رومی، سعدی، حافظ و غیره از فرهنگ عربی-اسلامی داشته باشیم. جریان تصوف بارزترین نماد این طرز فکر است. اما این روند هموار و در عین حال متعدد روابط میان فارس‌ها و عرب‌ها از دوره بیداری به بعد، دچار تحول شد و شدیداً تحت تاثیر روابط جهان عرب و ایران با کشورهای غربی قرار گرفت و سیر حرکت خود را همراه با جریان غربی ادامه داد.

روند اهمیت دادن به زبان و ادبیات فارسی در عصر رنسانس و بیداری عربی به سال ۱۸۲۵ باز می‌گردد که به دستور محمد علی (۱۷۶۹-۱۸۴۹) در کنار زبان و ادبیات عربی و ترکی در مدارس نظامی مصر تدریس می‌شد و در کنار سایر زبان‌های شرقی و غربی در انستیتوی زبان «رفاعه الطهطاوی» (۱۸۰۱-۱۸۷۳)، دانش آموزان مشغول یادگیری آن بودند. هجوم نظامی اروپا با شکل و رنگ مسیحی-غربی، همراه با حرکات تبشیریش در کشورهای عربی-اسلامی، تاثیر بسیار زیادی در فکر و اندیشه عالمان دینی و نیز جناح سنتی، محافظه کار و قوی آن دوران مصر داشت که عکس العمل آنان در مقابل این هجوم‌های غربی-مسیحی، به شکل توجه نمودن به کشورهای شرقی-اسلامی در آمد. نماینده‌های سرشناس این طیف سید جمال الدین اسدآبادی (۱۸۳۹-۱۸۹۷) و محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) و پیروان این دو تن بودند. نمونه بارز این جریان را صراحتاً و در دوره‌های بعد می‌توان در اندیشه و کلام سید قطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶) یافت، که با دعوت به اهمیت دادن به زبان و فرهنگ‌های شرقی، نظر به عدم تطابق فرهنگ و ادبیات غربی با روح حاکم بر جامعه عربی به طور کلی و جامعه مصر به طور خاص می‌دهد.<sup>۶</sup> چاپ کتاب‌های فارسی که کار خود را از چاپخانه‌های «آستانه» شروع کرده بود روند تکاملی خود را در چاپخانه‌های مصر و شام طی کرد. کتابخانه‌های «دار الکتب



المصرية»، «المكتبة الشرقية للآباء اليسوعيين»، «المكتبة الظاهرية»، «عارف حکمت» وغيره منابع لازم را برای نسل اول از ایران شناسان و فارسی پژوهشان عرب زبان فراهم آوردند. جنبش ترجمه ای که در طول تاریخ همواره بین عربی و فارسی وجود داشت؛ در دوره انحطاط کم رنگتر شده بود. علاوه بر آنکه این جنبش تا ابتدای عصر بیداری همواره رنگ دینی به خود گرفته بود و کتابهای ترجمه شده به ندرت در دسترس همگان قرار می گرفت. اما این جنبش ترجمه در ابتدای قرن نوزدهم در شکل وسیعتری در شام ظهور پیدا کرد و با تأسیس مدرسه «الأسن» در سال ۱۸۳۵ و نیز تأسیس گروه ترجمه در سال ۱۸۴۱، شاهد ترجمه کتابهای علمی و ادبی مهمی از زبانهای ترکی، فرانسوی، ایتالیایی و فارسی به زبان عربی بودیم. اگر چه این حرکت ترجمه در دوره عباس اول (۱۸۱۳-۱۸۵۴) و محمد سعید (۱۸۲۲-۱۸۶۳) سیر نزولی پیدا کرد و انستیتوی زبان بسته، و گروه ترجمه لغو شد؛ اما این جنبش در دوره خدیوی اسماعیل (۱۸۳۰-۱۸۹۵) از سر گرفته شد و مدرسه «السن» بار دیگر در سال ۱۸۶۷ آغاز به کار کرد. هر چند روند توجه به زبانهای غربی در این دوره بیشتر از زبانهای شرقی بود؛ اما آثار قابل توجهی نیز از زبانهای شرقی مخصوصاً ترکی و فارسی به عربی ترجمه شدند. اولین ترجمه ادبی در این دوره کتاب «گلستان» سعدی بود که توسط «جبرائیل مخلص دمشقی» (وفات: حدود ۱۸۵۱) به عربی ترجمه شد و در سال ۱۸۴۶ در چاپخانه «بولاق» به چاپ رسید. روند توجه نمودن به زبان و فرهنگ فارسی در برخی از کشورهای عربی در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم به درجه ای رسیده بود که شاهد چاپ کتابهایی به زبان فارسی در آن کشورها بودیم. (شهرستانی، لا تا؛ قزوینی، ۱۳۳۹: ۲۲۸) این امر به حدی رسیده بود که برخی از پژوهشگران عرب زبان ادعا کرده اند: «آنچه که چاپخانه های مصر در قرن گذشته و ابتدای قرن حالی [قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰] از کتابها و متون فارسی چاپ کرده اند؛ بیشتر از آن مقدار کتاب و متون فارسی است که در چاپخانه های خود ایران چاپ شده است.» (جمعه، ۱۹۷۸: ۶۶) این روند بر خلاف جنبش چاپ کتابهای عربی در ایران، که بیشتر با انگیزه دینی صورت می

گرفت؛ بیشتر انگیزه ادبی-تاریخی داشت. چاپ روزنامه های سیاسی-فرهنگی «حکمت» (۱۸۹۲)، «ثریا» (۱۸۹۸)، «پرورش» (۱۹۰۰)، «کمال» (۱۹۰۳)، «چهره نما» (۱۹۰۴)، «رستاخیز» (۱۳۰۲ش) و مجله «سودمند» (۱۳۰۵ش) در مصر به زبان فارسی، ونیز چاپ روزنامه های «الغری» (۱۹۰۹)، النجف (۱۹۱۰)، «اخوت» (۱۹۱۰)، «صدی الإسلام» (۱۹۱۵)، «بصره تایمز» (Basra Times) (۱۹۱۵)، «ایران» (۱۹۱۸)، «عراق» (۱۹۱۸)، «بانگ کردستان» (۱۹۲۲)، «العلم» (۱۹۰۹)، «آینه باختر» (۱۹۱۲)، «انتباه» (۱۹۱۴)، «حقایق» (۱۹۱۴) و «غیرت کربلاء» (۱۹۱۵) در عراق به زبان فارسی، خود بیانگر توجه و اهمیت بسیار زیاد طبقه محافظ و کلاسیک کشورهای عربی در ابتدای قرن بیستم به زبان و فرهنگ فارسی بود. تعداد بسیار زیادی از ادباء و شعرای عرب زبان موجود در دستگاه خلافت عثمانی با زبان فارسی آشنا بودند. زیرا علاوه بر آنکه زبان فارسی زبان رسمی دولت بود؛ زبان تألیف شعر نیز بود و ترکها آن را اصل و اساس زبان خود می دانستند. از مهمترین این شخصیتها می توان به محمود سامی البارودی (۱۸۳۹-۱۹۰۴)، عائشة التیموریة (۱۸۴۰-۱۹۰۲)، أحمد فارس الشدیاق (۱۸۰۴-۱۸۸۷)، روحی الخالدی (۱۸۶۴-۱۹۱۳) و سلیمان البستانی (۱۸۵۶-۱۹۲۵) اشاره کرد. (کفافی، ۱۹۷۲: ۳۰۱؛ انوشه، ۱۳۸۰: II؛ المصری، ۱۹۶۲: ۵؛ مکی، ۱۹۹۴: ۱۲۷؛ الصیاد، ۱۹۷۴: ۱۲۹؛ بکار، ۲۰۰۰: ۲۸) روند توجه به ادبیات فارسی -مخصوصا کلاسیک آن- تا دهه سوم قرن بیستم ادامه داشت و از این تاریخ به بعد بود که پژوهشهای فارسی در کشورهای عربی و مخصوصا مصر رو به گسترش چشمگیری نهاد. پژوهشهای تطبیقی در حیطه زبان که به بررسی تاثیر و نفوذ زبان فارسی در زبان فصیح عربی قدیم و در لهجات محلی جدید می پرداخت روند تکامل خود را طی می کرد. همچنانکه شاهد ظهور پژوهشهایی بودیم که به بررسی تاثیر عربی بر ادبیات فارسی در مواردی همچون وزن و قافیه، وقوف بر اطلال، مقامات، قصه های عاشقانه -مخصوصا لیلی و مجنون- و تأثیر پذیری شعرای کلاسیک فارسی از فرهنگ عربی-اسلامی می پرداخت. (بکار، ۲۰۰۰: ۴۰)

سال ۱۹۳۲ را می‌توان سال سرنوشت‌سازی در تاریخ روابط ادبی عربی-فارسی به شمار آورد. سالی که در آن عبد الوهاب عزام (۱۸۹۴-۱۹۵۹) ترجمه بنداری از شاهنامه فردوسی را با مقدمه‌ای طولانی منتشر ساخت. بازتاب این حرکت ترجمه‌ای در مجلات بزرگ جهان عرب همچون «الهلال»، «المقتطف» و «الرسالة» قابل توجه بود. تاسیس مراکز برای تدریس زبانهای شرقی، و نیز مراکز فرعی و مستقل برای تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشکده «دارالعلوم» دانشگاه «فؤاد الأول» در قاهره، و نیز انستیتوی «اللغات الشرقية» و انستیتوی «الآثار الإسلامية» این دانشگاه، و نیز تدریس زبان فارسی در دانشگاه «فاروق الأول» و در دانشگاه «الجامعة الأزهرية» و «الجامعة الأمريكية» در قاهره، و «المدرسة العليا للثقافة الأثرية» وابسته به وزارت معارف (فرهنگ) مصر از دهه چهل قرن بیستم، راه را برای پژوهشهای وسیعتر و آکادمیکتری در این زمینه گشود.

اولین جرقه‌های پژوهشهای تطبیقی بین عربی و فارسی را در ادبیات عربی باید در ابتدای قرن بیستم و در لای به لای روزنامه‌ها و مجلات پیگیری کرد. مجلات «المقتطف» (۱۸۷۶-۱۹۵۲)، «الهلال» (۱۹۰۴-...)، «الرسالة» (۱۹۳۳-۱۹۵۳)، و روزنامه‌های «الدستور»، و «منبر الشرق» در مصر، و مجله «مجمع اللغة العربية» (۱۹۲۱-...) در شام، پیشرو این جنبش در نیمه اول قرن بیستم بودند. اولین مباحث تطبیقی بین عربی و فارسی در این روزنامه‌ها در مورد مباحثی مربوط به تعریب (معرب ساختن واژگان غیر عربی)، ترجمه، انتشار خط عربی و مباحث لغوی بود. همین روند مقایسه‌ای را - البته با تأخیر - در روزنامه‌های ایرانی مثل: ارمغان، شرق، مهر، وحید، سخن، یغما و یارس از ابتدای دهه سوم قرن بیستم می‌توان ملاحظه کرد. هر چند بکارگیری واژه ادبیات تطبیقی به معنای آکادمیک آن در ایران تا سال ۱۳۳۱ش به تأخیر افتاد؛ سالی که «جمشید بهنام» برای اولین بار اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را در مقاله - ای تحت عنوان «انواع ادبی: ادبیات تطبیقی» بکار برد و در سال ۱۳۳۲ش اولین کتاب آکادمیک را پیرامون ادبیات تطبیقی منتشر ساخت. (بهنام، ۱۳۳۱: ۷۱۵-۷۱۶؛ بهنام، ۱۳۳۲)

در این میان قضیه استشراق هم به دو شیوه توانست نقش مهمی را در ایجاد پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی ایفا کند. تعداد قابل توجهی از مستشرقان آشنا به دو فرهنگ فارسی و عربی بودند و همین امر راه را برای برقراری مقایسه‌هایی بین دو ادبیات در آثارشان فراهم ساخته بود. بیشتر آثار مستشرقان به زبانهای عربی و فارسی ترجمه می‌شد و در اختیار خوانندگان قرار می‌گرفت. علاوه بر آنکه تعداد قابل توجهی از اولین پژوهشگران بحث‌های تطبیقی بین عربی و فارسی - مخصوصاً در کشورهای عربی - از راه منابع و مصادر غربی، با ادبیات فارسی آشنایی پیدا کرده بودند. اهمیت این مطلب به حدی بود که «طه حسین» (۱۸۸۹-۱۹۷۳) اندیشمند مشهور مصری در مورد اوضاع فرهنگ و ادبیات فارسی در کشورهای عربی می‌گوید: «آگاهی ما نسبت به اوضاع ادبیات ایرانی کم و محدود بوده است، نمی‌توانیم این آگاهی از اوضاع ادبیات را از اهل و صاحبان آن دریافت کنیم، بلکه آگاهی ما از ادبیات فارسی از طریق انگلیسیها، فرانسویها و آلمانیها شکل می‌گیرد که متأسفانه در علم به این ادبیات و چشیدن آن بر ما پیشی گرفتند. همین نکته برای اثبات این مطلب کافی است که ما اولین بار در عصر جدید از طریق ترجمه‌های انگلیسی، و از طریق آنچه انگلیسیها نوشتند با «عمر خیام» آشنا شدیم». (الشواری، ۱۹۸۹: هـ) اما تأثیر مستشرقان تنها به این شیوه ختم نشد؛ عکس‌العمل محافل ادبی عربی در برابر توجه بسیار زیاد مستشرقان و محافل ادبی غربی به عمر خیام و عدم توجه نمودنشان به ابو العلاء معری، سبب شد که تعداد قابل توجهی از اولین پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی در کشورهای عربی به موضوع مقایسه بین این دو شاعر اختصاص پیدا کند. به وضوح می‌توان این انگیزه را در مقاله یعقوب صروف، عقاد، فؤاد البستانی، أحمد النجفی، و دیگران یافت. (خضری، ۲۰۱۱: ۴۷-۵۳) مقالاتی که در بیشترشان شاهد نتیجه‌گیری هستیم که دلالت بر تأثیر پذیری و گاه‌ها تقلید عمر خیام از ابو العلاء معری داشت. جایگاه و اهمیت مقاله عقاد در باره عمر خیام و ابو العلاء معری در ادبیات تطبیقی عربی در این دوره به گونه‌ای است که «یوسف بکار» (۱۹۴۲-...) از آن به عنوان اولین پژوهش تطبیقی

آکادمیک در جهان عرب یاد می‌کند و نویسنده آن را به عنوان آغازگر پژوهش‌های تطبیقی عربی بر اساس مفهوم فرانسوی در ادبیات تطبیقی عربی می‌داند و آغاز آکادمیک پژوهش‌های تطبیقی در کشورهای عربی را جریانی عربی-شرقی (عربی-فارسی) می‌داند. (بکار، ۲۰۰۴: ۱۹)

این در حالی است که بیشتر مستشرقان و نیز بزرگان ادبیات تطبیقی عربی که رویکردی عربی-غربی دارند، این لقب را به «روحی الخالدی» می‌دهند و آغاز پژوهش‌های تطبیقی را جریانی عربی-غربی (عربی-فرانسوی) می‌دانند. (الخطیب، ۱۹۸۵؛ حمید، ۱۹۹۳) اگر چه سخت در این زمینه می‌توان با یوسف بکار هم عقیده شد، مخصوصاً اینکه مقاله عقاد دارای تاخیر زمانی نسبت به مقالات روحی الخالدی است و عقاد در نگارش این مقاله از ترجمه‌های انگلیسی ادوارد فیتزجرالد بهره می‌جست و مقاله کوتاه وی بازگو کننده اطلاعات زیادی در مورد زبان و ادبیات فارسی و نیز شاعر فارسی نیست؛ اما به همان اندازه هم نمی‌توان کار سایر پژوهشگرانی را که با دیدی عربی-غربی به ادبیات تطبیقی در جهان عرب پرداخته‌اند، توجیه کرد؛ جائیکه حتی اشاره ای ولو اندک به این مقاله و نیز مقالات مشابه آن نداشته‌اند و نه تنها اینگونه مقالات را از مرکز بحث‌های مربوط به ادبیات تطبیقی به حاشیه رانده‌اند، بلکه آنرا به دست فراموشی سپرده‌اند.

این اختلاف دیدگاه را می‌توان در مورد مقاله کامل و آکادمیک «احمد الصراف» نیز مطرح ساخت. (الصراف، ۱۹۳۰: ۵۳۷-۵۶۱) جائیکه پژوهشگران دارای رویکردی عربی-غربی از «خلیل هندای» - که دارای رویکردی عربی-غربی بود- به عنوان اولین کسی که واژه «ادبیات تطبیقی» را در معنای آکادمیک آن در مقاله ای در سال ۱۹۳۶ به کار گرفته است؛ نام می‌برند. (هندای، ۱۹۳۶: ۹۳۸-۹۴۰) حال می‌توان با رویکردی عربی-شرقی (عربی-فارسی) و با مقداری تسامح این تاریخ را تا سال ۱۹۳۰ جلوتر آورد. جائیکه احمد الصراف - که آشنایی کاملی با زبانهای فرانسوی، عربی، فارسی و کردی دارد- در مقاله علمی و طولانی اش که در آن اشاره به اختلاف لغت بین خیام و معری، و نیز تقدم زمانی ابو العلاء نسبت به عمر خیام و بالاخره

آشنایی عمر خیام با زبان عربی می‌کند؛ سه بار واژه «مقارن» (مقایسه و یا تطبیق) را به کار می‌گیرد و تمام موارد لازم از دلیل داخل متنی (Textual Evidence) و نیز خارج متنی (Extra-textual Evidence) را برای اثبات صحت تأثر خیام از معری ذکر می‌کند.

می‌توان فاصله زمانی بین ۱۹۰۳ - زمان انتشار مقاله یعقوب صروف - تا سال ۱۹۵۳ که محمد غنیمی هلال کتابش را تحت عنوان «ادبیات تطبیقی» منتشر ساخت؛ مرحله اول و آغازین پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی دانست که در بیشتر حالتها به بیان پدیده تأثیر و تأثر تحت شعار ادبیات کشورهای اسلامی پرداخته می‌شد و «عبد الوهاب عزام» بدون شک مشهورترین شخصیت این دوره در رابطه با پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی به شمار می‌آید.

سال ۱۹۵۳ علاوه بر اهمیت تاریخی آن برای ادبیات تطبیقی عربی، -از آنرو که اولین کتاب دانشگاهی، آموزشی و آکادمیک در زمینه ادبیات تطبیقی توسط هلال نگاشته شد،- می‌تواند به همان اندازه برای پژوهش‌های تطبیقی بین فارسی و عربی در خور توجه باشد. هلال در این کتاب؛ «الأدب المقارن» (ادبیات تطبیقی)، علاوه بر ترسیم چهار چوب نظری ادبیات تطبیقی و مکاتب رایج آن در آن دوره، به ترسیم چشم انداز کلی پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی پرداخته است و خلاصه وار به مباحثی همچون تأثیر پذیری ادبیات عربی از ادبیات فارسی در زمینه مناظره و گفتگو، قصه از زبان حیوانات و چگونگی انتقال آن از فارسی به عربی، بیان احتمال تأثیر پذیری ابو العلاء معری در نگارش کتاب رساله الغفران از آرداویراف نامه، تأثیر پذیری ادبیات فارسی از ادبیات عربی در زمینه وقوف بر اطلال و دمن، مقامات، بلاغت، قصه های قرآنی و غیر قرآنی، -مخصوصا یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون- و نیز تأثیر و تأثر بین عربی و فارسی در زمینه موسیقی شعر و همچنین ترجمه و نقش آن در تبادل تأثیر و تأثر بین عربی و فارسی اشاره کرده است. علاوه بر آنکه این کتاب روند پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی را که در مرحله اول آن، بیشتر بر مقایسه خیام و معری و نیز روابط لغوی عربی-فارسی استوار

بود؛ عوض کرد. جدای از تمامی این موارد، می‌توان تاثیر مستقیم و غیر مستقیم این کتاب را در تمامی پژوهش‌های نظری و تطبیقی بین عربی و فارسی از سال ۱۹۵۳ تا به امروز در کشورهای عربی و ایران به وضوح ملاحظه کرد. حسام الخطیب (۱۹۳۲-...) پژوهشگر سرشناس فلسطینی در مورد کتاب «ادبیات تطبیقی» هلال می‌گوید: «تا اواخر دهه هفتاد، کتاب غنیمی هلال تنها منبع موجود در ادبیات تطبیقی [عربی] به شمار می‌رفت، ومن شرط می‌بندم که هیچ کتابی یک صفحه وحتى یک نقطه اضافه بر آنچه که غنیمی هلال بیان نموده است؛ ارائه نکرده است». (۱۹۹۰: ۵۴) «علی‌عشری زاید» که از شاگردان غنیمی هلال در مصر بود، دامنه زمانی اهمیت کتاب ادبیات تطبیقی غنیمی هلال را تا به امروز بسط می‌دهد و معتقد است که کتاب غنیمی هلال تا به امروز همچنان مهمترین کتاب در زمینه ادبیات تطبیقی در جهان عرب به شمار می‌رود. (قسم البلاغة...، ۱۹۹۶: ۱۶۴)

اهمیت و جایگاه ادبیات کشورهای اسلامی در افکار عمومی آن دوره، به همراه وجه بخشیدن و مفید جلوه دادن ادبیات تطبیقی با رویکردی شرقی، علاوه بر دید منصفانه هلال به ادبیات کشورهای شرق و غرب به طور یکسان، باعث شد که وی اولین اثر تطبیقی خود را به بررسی یک رابطه ادبی عربی-شرقی اختصاص دهد، از اینرو لیلی و مجنون بین فارسی و عربی را به عنوان اولین اثر تطبیقی عملی اش منتشر ساخت. بدون شک این دو اثر هلال اثر گذارترین کتابها بر روند پژوهش‌های تطبیقی در جهان عرب، و پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی از ابتدای نیمه قرن بیستم تا به امروز بوده اند. هلال در کنار بررسی‌های تطبیقی اش که با دیدی عربی-شرقی نوشته شده بودند، به بررسی‌های تطبیقی اش با دید عربی-غربی هم پرداخت و هیچوقت یکی از آنها را فدای دیگری نکرد. این توازن شرقی-غربی را علاوه بر مؤلفاتش می‌توان در ترجمه‌های وی، (الجامی، ۱۹۵۴؛ مجموعة من شعراء الفرس، ۱۹۶۵؛ سارتر، ۱۹۶۱؛ ماترلنک، ۱۹۶۳؛ ایمه، ۱۹۶۵؛ مولیر، ۱۹۶۶) وحتى در زبانهای فرانسه، انگلیسی، اسپانیایی و فارسی که آموخته بود، به خوبی ملاحظه کرد. رویکردی که هلال در پیش گرفته

بود علاوه بر اهداف والای ادبیات تطبیقی، و نیز گسترش محدوده تاریخی و جغرافیایی آن، ارضا کننده نظریات دو جناح موجود در مصر، کشورهای عربی و اسلامی نیز بود؛ گروه متجددی که خواهان غرب، و متمایل به برقراری روابط عمیق تری با آن بودند. و گروه محافظه کاری که خواهان شرق و ادامه رابطه با آن بودند. این تعادل شرقی-غربی را می توان در بیشتر آثار غنیمی هلال ملاحظه کرد. سخن «حسام الخطیب» در باره هلال به وضوح بیانگر این مطلب است: «به راستی غنیمی هلال شایستگی کامل آن را داشت که بنیانگذار (علم) ادبیات تطبیقی عربی باشد، زیرا وی علاوه بر آنکه دارای بالاترین مدرک تخصصی در این زمینه بود، تسلط و آشنایی کافی با زبانهای فرانسوی، فارسی، انگلیسی و اسپانیایی هم داشت. جدای از آنکه وی دارای تفکر منهجی و نیز اخلاص کامل علمی و شور و شوق پیشگامی بود. همچنانکه خودش را ملزم به توازن در بعد نظری و عملی ادبیات تطبیقی، و نیز مبانی نظری غربی و پژوهش‌های شرقی یا عربی می کرد. حتی در بعد عملی هم شاهد یک اعتدال و توازن بین روابط ادبیات عرب با ادبیات غرب و روابط ادبیات عربی با ادبیات کشورهای شرقی و اسلامی هستیم، و به ندرت پژوهشگران دیگر این مطلب را رعایت می کردند.» (۱۹۹۹: ۲۳۸)

انتشار مرحله اول مجله دو زبان «الدراسات الأدبیه» (پژوهش‌های ادبی) (۱۹۵۹-۱۹۶۷) از کرسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه «اللبنانیة» بیروت را می توان نقطه عطفی در تاریخ روابط عربی-فارسی در کشورهای عربی و مخصوصا لبنان دانست. این مجله به همراه مجله «Cahiers algériens de littérature compare» (۱۹۶۶-۱۹۶۸) (برگه های الجزایری ادبیات تطبیقی) که به زبان فرانسوی و تحت اشراف «جمال الدین بن الشیخ» منتشر می شد؛ تنها مجلات تخصصی ادبیات تطبیقی و نیز قدیمیترین آنها در کشورهای عربی بودند. (علوش، ۱۹۸۷: ۵۹۲-۵۹۸) تعداد زیادی از اساتید شاخص ایرانی و عربی در نگارش این مجله شرکت داشتند. رئیس تحریر این مجله دکتر محمد محمدی استاد دانشگاه تهران و رئیس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه «اللبنانیة» و رایزن ایران در بیروت بود که اولین بار برای تدریس زبان



وادبیات فارسی در دانشگاه آمریکایی بیروت، عازم آنجا شده بود. وی آشنایی کاملی با زبانهای فارسی، عربی و انگلیسی داشت. از وی تالیفاتی به این زبانها در رابطه با پیوندهای عربی-فارسی بر جای مانده است. مقالات موجود در این مجله در بردارنده موضوعات ادبی، دینی، تاریخی، فرهنگی، ترجمه‌ها و نیز آشنایی با اعمال ادبی موجود در ایران بود. علاوه بر این موارد، مجله در بردارنده پژوهشهای تطبیقی بسیار زیادی بین عربی و فارسی بود که این مقالات غالباً به بررسی روابط کلاسیک فارسی-عربی می پرداختند و در بسیاری از موارد از منهجیت علمی و آکادمیک برخوردار بودند. این روند پژوهشهای تطبیقی بین فارسی و عربی را می توان به صورت محدودتر، اما قابل توجه در برخی مقالات موجود در مجله «الإخاء» (برادری) (۱۹۶۰-۱۹۷۹) ایرانی یافت. این مجله در ابتدا به صورت ماهنامه، سپس به صورت پانزده روزه و بالاخره به صورت هفتگی از موسسه روزنامه «اطلاعات» به زبان عربی منتشر می شد و هدف آن خدمت به روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ادبی ایرانی-عربی به صورت کلی و روابط ایرانی-مصری به طور خاص بود، که با ظهور انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ تعطیل شد. فاصله زمانی بین سالهای ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۷۰ را می توان به عنوان مرحله دوم و تاسیسی پژوهشهای تطبیقی بین عربی و فارسی در کشورهای عربی دانست. مهمترین چهره این دوره در رابطه با پژوهشهای عربی و فارسی بدون شک محمد غنیمی هلال است.

اما مرحله سوم این روند که از سال ۱۹۷۱ آغاز شده بود را می توان مرحله طلایی پژوهشهای تطبیقی بین فارسی و عربی دانست. کثرت تعداد تالیفات موجود در این دوره، به همراه گسترش موضوعات و عمق در آن، و گاه ورود مکاتب نظری دیگر به این پژوهشها، برگزاری کنفرانسها و نشستها و اخیراً گسترش رشته ادبیات تطبیقی و پژوهشهای تطبیقی به خارج مصر و لبنان از مهمترین ویژگیهای این دوره است. این مرحله با انتشار کتاب «فی الأدب المقارن: دراسات فی نظریة الأدب والشعر القصصی» (ادبیات تطبیقی؛ پژوهشهایی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی) (۱۹۷۱) تألیف دکتر محمد عبد السلام کفافی فارغ التحصیل دانشگاه لندن

و استاد دانشگاه قاهره و بیروت عربی آغاز می‌شود و با انتشار کتابهای «الأدب المقارن» (ادبیات تطبیقی) (۱۹۷۳) طه ندا، «دراسات فی الأدب المقارن» (پژوهشهایی در ادبیات تطبیقی) (۱۹۷۸) بدیع محمد جمعه، «دراسات فی الأدب المقارن» (پژوهشهایی در ادبیات تطبیقی) (۱۹۸۲) محمد ألتونجی، «الأدب المقارن؛ دراسات تطبیقیة فی الأدبین العربی و الفارسی» (ادبیات تطبیقی؛ پژوهشهایی عملی در ادبیات عربی و فارسی) (۱۹۸۹) محمد السعید جمال الدین و «مقدمة فی الأدب الإسلامی المقارن» (مقدمه ای بر ادبیات تطبیقی اسلامی) (۱۹۹۴) الطاهر أحمد مکی، روند تکاملی خود را طی نمود. روند توجه به پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی که از مصر آغاز شده بود، به لبنان، سوریه و اردن و برخی کشورهای عربی دیگر نیز سرایت کرد.

در این دوره و در راستای پیشرفت چشمگیر ادبیات تطبیقی و پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی، شاهد برگزاری چندین نشست و کنفرانس مهم پیرامون روابط زبانی و ادبی عربی-فارسی در جهان عرب و ایران بودیم. این روند با کنفرانس مشترک رایزنی ایران در شمال آفریقا و انجمن دوستی مصری-ایرانی در سال ۱۹۷۴ آغاز شد، که مجموعه مقالات آن در کتابی تحت عنوان «الصلات الثقافية بین ایران و العرب؛ محاضرات الموسم الثقافي الإيراني الأول بالقاهرة» (روابط فرهنگی ایران و عرب؛ مجموعه سخنرانیهای اولین نشست فرهنگی ایران در قاهره) در سال ۱۹۷۴ منتشر شد. (آل علی، ۱۹۷۴) دومین کنفرانس قابل توجه در این زمینه، کنفرانس مشترک مرکز «دراسات الوحدة العربیة» و دانشگاه «قطر» در سال ۱۹۹۶ بود که روابط فرهنگی و ادبی کشورهای عربی با ایران بخش اندک اما قابل توجهی از این نشست را به خود اختصاص داد. مجموعه مقالات این کنفرانس هم در کتابی تحت عنوان: «العلاقات العربیة-الإیرانیة؛ الاتجاهات الراهنة و آفاق المستقبل» (روابط عربی-ایرانی؛ جریانهای موجود و چشم اندازهای آینده) در سال ۱۹۹۶ منتشر شد. (مرکز الدراسات الوحدة العربیة، ۱۹۹۶) کنفرانسی که در سال ۱۹۹۹ و با همکاری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه دمشق، اتحادیه نویسندگان

عرب و دانشگاه تهران در دمشق برگزار شد؛ کنفرانسی مهم و ارزشمند در رابطه با روابط زبانی و ادبی عربی-فارسی بود. این کنفرانس در سه محور «جنبش ترجمه ادبی بین عربی و فارسی»، «تاثیر و تاثرات موجود بین ادبیات عربی و فارسی» و نیز «روابط لغوی بین عربی و فارسی» و با مشارکت حدود بیست و هشت پژوهشگر از هشت کشور عربی و ایران، در دمشق برگزار شد. مقالات ارائه شده در این کنفرانس در کتابی تحت عنوان: «أبحاث ندوة: العلاقات الأدبية واللغوية العربية-الإيرانية؛ تاريخها وواقعا و آفاقها» (مجموعه مقالات نشست: روابط ادبی و لغوی عربی-ایرانی؛ گذشته، حال و چشم اندازهای آن) توسط انتشارات اتحادیه نویسندگان عرب منتشر شده است. (قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة دمشق...، ۱۹۹۹) کنفرانس دیگری که پیرامون روابط ادبی عربی-فارسی برگزار شد؛ کنفرانس بین المللی و سالیانه دانشگاه دمشق بود که در سال ۲۰۰۹ و تحت عنوان: «صورة العرب والمسلمين في الآداب العالمية» (سیمای عربها و مسلمانان در ادبیات جهان) برگزار شد. سیمای عربها در ادبیات فارسی یکی از جلسه های این کنفرانس را به خود اختصاص داد. مجموعه مقالات ارائه شده در این کنفرانس، هنوز در دست چاپ می باشد. اما نقطه اوج این کنفرانسها را می توان کنفرانس بین المللی سال ۲۰۱۰ لبنان دانست که با همکاری دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه لبنان و رایزنی ایران در بیروت و به مدت دو روز و در فاصله ۲۱ و ۲۲ اردیبهشت تحت عنوان «الأدب المقارن العربي-الفارسی» (ادبیات تطبیقی عربی-فارسی) و با شرکت پژوهشگرانی از لبنان، سوریه، ایران، مغرب، فرانسه، مصر واردن برگزار شد. تعداد مقالات ارائه شده و نیز عمق ارتباط آن با روابط ادبی و زبانی عربی-فارسی در خور توجه بود. مجموعه مقالات این کنفرانس هم، هنوز به چاپ نرسیده است و در دست چاپ می باشد.

اولین کنفرانس قابل توجه در ایران، مربوط به سمینار روابط زبانی و ادبی فارسی-عربی است که در حاشیه شانزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران برگزار شد. مجموعه مقالات و سخنرانیهای آن در کتابی تحت عنوان «پیوند فرهنگی و ادبی ایران و عرب؛ مجموعه مقالات

وسخترانیهای سمینار ادبی ایران و عرب» در سال ۱۳۸۲ش منتشر شد. (مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲) دانشکده زبان های خارجی دانشگاه تهران تا به حال پنج همایش دو سالانه ادبیات تطبیقی برگزار کرده است که آخرین آن با عنوان «ادبیات و علم» در آبان ۱۳۸۷ (نوامبر ۲۰۰۸) بوده است. برخی از مقالات مربوط به این نشستها پیرامون روابط عربی-فارسی بوده است. آخرین کنفرانس در خور توجه در ایران مربوط به همایشی بود که تحت عنوان «همایش ملی ادبیات تطبیقی» در ۲۸ و ۲۹ اردیبهشت سال ۱۳۹۰ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب برگزار شد. از ۲۵۸ مقاله ارائه شده در این کنفرانس، ۶۰ مقاله برتر برای چاپ برگزیده شده اند. حدود نیمی از مقالات ارائه شده برای چاپ مربوط به روابط زبانی و ادبی عربی-فارسی هستند. تعداد اندکی از این مقالات هم مربوط به ادبیاتهای ترکی، اردو، کردی و غیره است.

مجله «الدراسات الأدبیه» که در سال ۱۹۶۷ قطع انتشار شده بود، دوباره منتشر گردید. «ویکتور الکک» ریاست تحریر آن را بر عهده گرفت و در ابتدا که مجله ای دو زبانه بود اکنون به مجله ای چهار زبانه تبدیل شده است که تمام محور مجله بر اساس روابط عربی-فارسی قرار گرفته است. اما روند ظهور و پیدایش مجله های تخصصی مربوط به ادبیات تطبیقی در ایران، به گونه چشمگیری از ابتدای قرن بیست و یکم رواج پیدا کرده است. از مهمترین مجله هایی که محور آنها بر روابط زبانی و ادبی عربی-فارسی استوار است؛ می توان به مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، فصلنامه پژوهشهای زبان و ادبیات تطبیقی دانشگاه تربیت مدرس، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه باهنر کرمان، فصلنامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و فصلنامه تازه تأسیس نقد و ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه اشاره کرد. پس از تعطیلی کرسی ادبیات تطبیقی که از سال ۱۳۱۷ش در دانشگاه تهران، تحت عنوان «سنجش ادبیات» شروع به کار کرده بود؛ شاهد تأسیس گروههای قابل توجهی در رابطه با ادبیات تطبیقی در ایران هستیم که

از جمله آنها می‌توان به گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه ادبیات تطبیقی فارسی-عربی دانشگاه باهنر کرمان، گروه ادبیات تطبیقی فارسی-عربی دانشگاه علامه طباطبایی تهران در مرحله کارشناسی ارشد اشاره کرد. برنامه‌هایی نیز برای ایجاد این گروه در دانشگاه تربیت مدرس در مقطع دکتری وجود دارد.

روند پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی که در ادبیات عربی به عنوان یک عکس العمل علیه توجه بیش از اندازه غربیها به عمر خیام شروع شده بود؛ اگر چه در بردارنده دیدی خود محور بود، اما مسیر حرکت آن در دایره ادبیات بود. دیری نپایید که این جریان ادبی از دهه سی به بعد کم‌کم در خدمت یک جریان سیاسی قرار گرفت که در همراهی با سایر فاکتورهای دیگر سعی در ایجاد وحدت بین کشورهای عربی داشت. روند در خدمت قرار دادن ادبیات به طور کلی و پژوهش‌های تطبیقی به طور خاص، در راستای وحدت بین کشورهای عربی بعد از شکست سایر فاکتورهای دیگر در این زمینه، حضور بارزتری در محافل ادبی کشورهای عربی داشت. حضور مرزهای سیاسی، جغرافیایی و نیز نظام‌های گوناگون حاکم بر کشورهای مختلف عربی که در بسیاری از حالتها در تعارض کاملی با یکدیگر بودند، هیچکدام از جانب این پژوهشگران به عنوان فاکتور شاخصی جهت اعتقاد به اختلاف میان ملت‌های عرب محسوب نمی‌شدند. زبان عربی فصیح به عنوان اساسی‌ترین محور این وحدت مورد بهره‌برداری قرار گرفت. از دیدگاه این پژوهشگران، زبان عربی یگانه و رایج در کشورهای عربی بیانگر وجود ادبیات عربی یگانه و نیز یگانه بودن این کشورها تلقی می‌شد. از اینرو پژوهشگران ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی هیچوقت اعتقاد به وجود ادبیات‌های مختلف در کشورهای عربی نداشتند، تا گام در وادی مقایسه با آنها بزنند. عدم وجود حتی یک پژوهش تطبیقی در میان سیل عظیم پژوهش‌های تطبیقی در کشورهای عربی-که بین ادبیات یکی از کشورهای عربی با ادبیات یکی دیگر از کشورهای عربی برگزار شده باشد، خود می‌تواند به تنهایی بازگوکننده اعتقاد راسخ پژوهشگران پژوهش‌های تطبیقی در کشورهای عربی به یگانگی ادبیات جهان

عرب و نیز ضرورت وجود اختلاف در لغت برای انجام پژوهش‌های تطبیقی است. (خضری، ۲۰۱۱)

تمامی این پژوهشگران در پژوهش‌های تطبیقی‌شان غالباً به مدرسه فرانسوی - که اختلاف لغت را شرط اساسی برای پژوهش‌های تطبیقی می‌دانست - روی آوردند، و نه تنها به تبلیغ مدرسه زیبایی‌شناسی آمریکایی - که اختلاف مرزها را شرط کافی برای پژوهش‌های تطبیقی می‌دانست - در ادبیات تطبیقی نپرداختند؛ بلکه در بسیاری از موارد به شدت در مقابل آن قرار گرفتند. این مقاله گاه به صورت مستقیم در نوشته‌های این پژوهشگران آشکار می‌شد و گاه هم با نادیده گرفتن مکتب آمریکایی، و عدم زیر بنا قرار دادن آن در پژوهش‌های تطبیقی‌شان جلوه‌گری می‌کرد. (هلال، ۲۰۰۱ / ندا، ۱۹۷۳ / جمال‌الدین، ۱۹۸۹) این دیدگاه در نزد پژوهشگران جریان عربی - شرقی ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی بسیار واضحتر از همتایان جریان عربی - غربی است. فعالیتهای صورت گرفته پژوهشگران جهان عرب در زمینه ادبیات تطبیقی به ظهور اصطلاحات جدیدی نیز در این زمینه انجامید. از میان اصطلاحاتی که در این میان ظهور کرد می‌توان به «مکتب عربی» (المدرسة العربية) به عنوان اولین تلاش پژوهشگران عرصه ادبیات تطبیقی در جهان عرب اشاره کرد، که دارای هیچ بنیه نظری نبود و تنها بیانگر تاسیس ادبیات تطبیقی بر اساس مکاتب غربی، و تبلیغ و ترویج و تالیف در این راستا در کشورهای عربی بود. بیشترین تاکید بانیان این اصطلاح بر جنبه تالیفی در زمینه ادبیات تطبیقی بود که از نظر تعداد کتابهای نظری و تطبیقی و نیز تعداد صفحات آنها، پدیده‌ای در خور توجه، منحصر به فرد و غیر قابل باور بود. (شلش، ۱۹۹۵: ۱۲۴ / اصطفی، ۲۰۰۸: ۱۲-۱۳) بیشترین بانیان و مروجان این مکتب عربی در ادبیات تطبیقی، پژوهشگران جریان عربی - غربی بودند، که چهره سرشناس آنها سعید علوش می‌باشد. (علوش، ۱۹۸۷: ۱۵۹-۱۸۸)

در مقابل این جریان و در راستای بهره‌گیری از ادبیات تطبیقی برای ایجاد این هویت عربی یگانه، برخی از پژوهشگران جریان عربی - شرقی با نگارش در باره روابط لغوی و ادبی موجود بین کشورهای اسلامی و تاکید مفرط بر آن، در فکر ایجاد یک هویت اسلامی یگانه بر آمدند که

زبان و ادبیات عربی در مرکز آن قرار داشت و زبان و ادبیات سایر کشورهای اسلامی در محور این دایره در خدمت مرکز آن بود. از اینرو در اینگونه پژوهشها تأکید زیادی بر روی زبان عربی به عنوان زبان اول عالم اسلام و مادر زبانهای اسلامی شده است که یادگیری آن بر هر ادیبی در کشورهای اسلامی واجب می‌شد و سایر زبانها بنا بر ترتیب اهمیت و تاثیر گذاریشان در فرهنگ اسلامی در مرتبه های دوم و سوم - مثل زبان فارسی و ترکی - قرار گرفته اند. (کفافی، ۱۹۷۲: ۲۶۳-۲۶ / ندا، ۱۹۹۱: ۹۳-۱۱۵ / مکی، ۱۹۹۴: ۱۲۴-۲۱۸) این جریان در گام اول از ادبیات تطبیقی و نیز پژوهشهای تطبیقی بین ادبیات کشورهای اسلامی، در راستای وحدت بین دو مذهب بزرگ اسلام یعنی شیعه و سنی بهره برداری نمود که نماینده های ادبی بارز آن، زبانهای فارسی و عربی بودند. جای تعجب نیست که بیشتر از نود درصد پژوهشهای شکل گرفته در زیر پرچم ادبیات کشورهای اسلامی، مربوط به دو فرهنگ عربی و فارسی است. درگامی بالاتر این جریان سعی در ایجاد وحدت بین کشورهای اسلامی از طریق مقایسه بین زبان و ادبیات کشورهای اسلامی داشت و با تاکید مفرط بر وجوه تشابه و بارزتر جلوه دادن آن، به کم اهمیت جلوه دادن تفاوتها و نادیده گرفتن آن همت گماشت. هدف این جریان، ایجاد اتحاد بین کشورهای اسلامی و اظهار آن به عنوان یک بلوک دیگر تحت عنوان «بلوک اسلامی»، یا «بلوک سوم» بود، که هدف اساسی آن در مبارزه با شرق کمونیست و غرب استعمارگر بود و تمایل به ابراز وجودی قوی در میدانهای بین المللی داشت. (عطیفة، ۱۹۵۲ / الزیات، ۱۹۴۶ / ۱۹۵۲؛ قطب، ۱۹۵۲) این جنبش می خواست با تکیه بر گذشته ای بس درخشان که در آن فارسها و عربها و سایر امتهای اسلامی در کنار هم و متحد هم بودند و یک فرهنگ اسلامی مشترک را به وجود آورده بودند - به مانند آنچه که در دوره عباسیان وجود داشت - در راستای باز آفرینی آن فرهنگ مشترک گام بردارد و آن گذشته واضح و آشکار را در خدمت آینده ای مبهم و نامشخص قرار دهد. به همین جهت است که اغلب قریب به اتفاق تمامی این پژوهشها مربوط به روابط لغوی و ادبی عربی - فارسی مربوط به دوره کلاسیک هستند و تقریباً هیچ گونه پژوهش

در خور توجهی را در این مورد، در دوره های معاصر و حدیث نمی توان یافت.<sup>۷</sup> این جنبش در بردارنده اولین جرقه های «نظریه ای» بود-البته با تسامح- که بعدها تحت عنوان «ادبیات تطبیقی اسلامی» مطرح شد. بحثهای اولیه این موضوع را می توان در آثار عبد الوهاب عزام، حسین مجیب المصری، محمد عبد السلام کفافی، طه ندا و محمد السعید جمال الدین یافت. نقطه اوج مباحث مربوط به قضیه ادبیات تطبیقی اسلامی را می توان در جریان پژوهشهای تطبیقی دهه های هفتاد، هشتاد و نود دانست. «الطاهر مکی» پژوهشگر سرشناس ادبیات تطبیقی جهان عرب با نگارش دو کتاب تحت عنوان «مقدمة فی الأدب الإسلامی المقارن» (مقدمه ای بر ادبیات تطبیقی اسلامی) و «نحو أدب إسلامی مقارن» (به سوی ادبیات تطبیقی اسلامی)، سعی در تثویز کردن این جریان داشت.

روند ظهور و بازشناسی اصطلاح ادبیات تطبیقی اسلامی را باید در راستای ظهور و بازشناسی اصطلاح «ادبیات اسلامی» مورد بررسی قرار داد. جائیکه ناقدان ادبیات کشورهای اسلامی سعی در به کار گیری اصطلاح تقدی جدیدی کردند که در برگیرنده محصولات ادبی باشد که از قریحه و ذوق ادبای کشورهای اسلامی سرازیر می شود. نتیجه چنین تلاشی به ظهور دو اصطلاح انجامید؛ زمانیکه برخی اصطلاح «ادبیات اسلامی» (الأدب الإسلامی) را مطرح ساختند، برخی دیگر با جبهه گرفتن در مقابل آن، اصطلاح «ادبیات ملتهای اسلامی» (آداب الشعوب الإسلامیة) و «ادبیات کشورهای اسلامی» (آداب البلدان الإسلامیة) را مطرح ساختند. (هریدی، ۲۰۰۸: ۱۵) که بعد نظری را از اصطلاح می زدود و بر جنبه عملی آن و نیز محدوده جغرافیایی آن تأکید می ورزید. درگیریهایی شدیدی بین دو طرف به وقوع پیوست. چالشی که گریبانگیر اصطلاح «ادبیات اسلامی» شده بود با اختلاف در برهه زمانی، اصطلاح «ادبیات تطبیقی اسلامی» را به چالش کشید. همسو با ظهور جریان «ادبیات اسلامی»، برخی از ادبا و نقاد سعی نمودند بحثهای تطبیقی را که بین ادبیات کشورهای اسلامی صورت می پذیرد در اصطلاح «ادبیات تطبیقی اسلامی» بگنجانند. نقطه اتکای آنان در این تقسیم بندی آن بود که



ادبیات کشورهای اسلامی دارای ویژگیهای مشترکی است که از تعالیم و دیدگاههای اسلام گرفته شده است و در نتیجه تفاوتی بنیادین با ادبیات کشورهای غربی دارد. در مقابل این جناح، برخی دیگر از پژوهشگران اصطلاحات دیگری مثل: «ادبیات تطبیقی و ادبیات کشورهای اسلامی»، «همان: ۱۵» یا «ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی»، یا «ادبیات تطبیقی و فرهنگ اسلامی» (حسان، ۱۹۹۸) را مطرح نمودند که فاقد بُعد نظری و تئوریک اصطلاح پیشین بود و تنها بر بُعد عملی آن تاکید می‌ورزید. روند پیدایش این جریان در ادبیات عربی به دهه سوم قرن بیستم باز می‌گردد و حضور آن در این محافل، تا دهه اول قرن بیست و یکم ادامه دارد. روند پژوهشهای تطبیقی بین عربی و فارسی در کشورهای عربی که بر علیه توجه بیش از اندازه غربیها به عمر خیام و در «مرکز» قرار دادن وی، وعدم اهمیت دادنشان به معری و به «حاشیه» راندن وی شروع شده بود؛ با قرار گرفتن زبان و ادبیات عربی در «مرکز» و به «حاشیه» راندن زبان و ادبیات سایر کشورهای اسلامی - از جمله زبان و ادبیات فارسی - از سوی پژوهشگران ادبیات تطبیقی جهان عرب، خاتمه پذیرفت.

جرقه‌های اولیه جریان «ادبیات تطبیقی اسلامی» را در ادبیات فارسی، می‌توان در راستای ظهور اولین پژوهشهای تطبیقی بین عربی و فارسی در دهه سی ملاحظه کرد. جریان مخالف مکتب ایرانی در آن دوره، همواره بر بعد اسلامی ادبیات فارسی تأکید می‌ورزید. اما حضور بارز و واضح این جریان را باید در پژوهشهای شکل گرفته بعد از انقلاب اسلامی ایران تا به امروز ملاحظه کنیم. (پروینی، ۱۳۸۹: ۵۵-۸۰) جائیکه ادبیات تطبیقی و مطالعات موجود در آن، در راستای یک جریان سیاسی-دینی قرار گرفت که هدف آن در وهله اول نزدیکی به کشورهای همسایه عربی و اسلامی، و خارج شدن از حاشیه کشورهای غربی بود و در وهله دوم خواستار ایجاد تقریب بین مذاهب دینی و ایجاد نوعی وحدت اسلامی بود تا از طریق آن علاوه بر ایفای نقشی اساسی در حیطه کشورهای اسلامی، وزنه‌ای مهم و متعادل کننده هم در محافل جهانی باشد. اختصاص دادن بیش از پنجاه درصد تمامی پژوهشهای تطبیقی در ایران در حد

فاصل سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۰ به قضیه تاثیر قرآن، حدیث و فرهنگ اسلامی بر ادبیات فارسی، خود به تنهایی می تواند مؤید این قضیه باشد. (خضری، ۲۰۱۱: ۲۸۸)

با آغاز قرن بیست و یکم و داغ شدن مباحث مربوط به ادبیات تطبیقی در ایران، شاهد تاسیس گروه‌های ادبیات تطبیقی و نیز ظهور مجلات تخصصی در رابطه با ادبیات تطبیقی و پیوندهای ادبی هستیم. بیشتر مجلاتی که دارای عناوین «تطبیقی» هستند و یا به نوعی با مباحث ادبیات تطبیقی در ارتباط هستند؛ در واقع محور اصلی آنان بر روابط عربی-فارسی می چرخد. گروه‌های تا به امروز تاسیس شده ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های ایران، مقید به اصطلاح «ادبیات تطبیقی فارسی - عربی» شده اند. واحد درسی ادبیات تطبیقی در ایران به مدت دو ساعت در هفته، تنها در گروه‌های زبان فرانسه و زبان انگلیسی در مقطع کارشناسی ارائه می شود. برنامه درسی دانشجویان گروه زبان و ادبیات فارسی در تمامی مراحل کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری از چنین واحد درسی به طور کلی خالی است. این در حالی است که واحد درس ادبیات تطبیقی در برنامه درسی دانشجویان رشته زبان و ادبیات عربی در مرحله کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری گنجانده شده است. بیشترین پایان نامه های نگاشته شده در مراحل ارشد و دکتری در رابطه با ادبیات تطبیقی در ایران، مربوط به گروه زبان و ادبیات عربی بوده است. از مهمترین دلایل این امر، علاوه بر حضور سرسام آور گروه‌های زبان و ادبیات عربی در تمامی دانشگاه‌های دولتی و دانشگاه‌های آزاد ایران - که در حال رقابت با گروه زبان و ادبیات فارسی است - می توان به حضور قابل توجه دانشجویان کشورهای عربی در دانشگاه‌های ایران نیز اشاره کرد. دانشجویانی که به طور طبیعی در پایان نامه های ارشد و دکتری خود به مباحث تطبیقی بین زبان و ادبیات فارسی با زبان و ادبیات عربی می پردازند. علاوه بر این موارد، پژوهش‌های تطبیقی بین فارسی و عربی در راستای اهداف سیاسی کلان نظام جمهوری اسلامی ایران، در نزدیک شدن به کشورهای عربی قرار دارد و همسو با برنامه هایی است که در ایران بعد از انقلاب فرهنگی تحت عنوان «بومی ساختن

رشته‌های علوم انسانی»، «بازنگری در رشته‌های علوم انسانی» و اخیراً «اسلامی ساختن دانشگاهها» مطرح شده‌اند. از پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی صورت گرفته در کشورهای عربی و ایران - که در بیشتر حالتها به تاثیر فرهنگ عربی بر فرهنگ فارسی می‌پردازد - همواره به عنوان وزنه سنگینی علیه آنچه که ما امروزه تحت عنوان «مکتب ایرانی» می‌شناسیم استفاده می‌شود. می‌توان ریشه‌های اولیه جریان مکتب ایرانی را در نهضت سیاسی - فرهنگی که در قرن‌های اولیه اسلام در ایران شکل گرفت؛ یافت. دوره پهلوی، مخصوصاً دوره رضا خان، دوره طلایی برای جریان «مکتب ایرانی» محسوب می‌شد، که با محور قرار دادن زبان و فرهنگ فارسی، مکتب «عربی-اسلامی» را با محوریت زبان و ادبیات عربی به حاشیه رانده بود. محمد محمدی، عبدالحسین زرین‌کوب و در برخی موارد آذرتاش آذرنوش نماینده‌های شایسته این طیف محسوب می‌شوند. این روند بعد از انقلاب ایران به تغییر جایگاه مرکز و حاشیه انجامید. روند پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی در ایران که با هدف بارزتر جلوه دادن مکتب ایرانی، و با محوریت قرار دادن تاثیر فرهنگ فارسی بر عربی و کاستن از خیمه سنگین عربی آغاز به کار کرده بود؛ هم‌اکنون با محور قرار دادن تاثیر فرهنگ عربی بر فارسی و به حاشیه راندن تاثیر فارسی بر عربی به روند حیات خود ادامه می‌دهد. هنوز در مقابل سیل عظیم کتابهایی که به بررسی تاثیر فرهنگ، زبان و ادبیات عربی بر فارسی پرداخته‌اند؛ متأسفانه هیچ‌گونه کتاب جامعی دال بر تاثیر فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی بر عربی یافت نمی‌شود.

هرچند بیشتر ناقدان پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی به خاطر عدم داشتن دانش کافی در مورد روابط ادبی شرق با غرب، و نیز عدم برخورداری از زبان آکادمیک غربی، ناخواسته در نگارش آثارشان آن را از بعد جهانی و غربی اش محروم می‌سازند؛ اما در این میان تعدادی از آنان خواسته و از روی عمد پژوهشگران را به دوری جستن و یا گاه کاستن از پژوهش‌هایی کرده‌اند که رویکردی شرقی-غربی دارند و حتی در اندک توجهی هم که به روابط

شرقی-غربی در آثارشان داشته اند، دعوت به جنبه تاثیر گذاری ادبیات کشورهای اسلامی بر غرب داشته اند. به طور واضح این گرایش را در جریان کلی حاکم بر پژوهش‌های تطبیقی بین عربی و فارسی در کشورهای عربی و ایران به وضوح می توان ملاحظه کرد. نکته اتکای این ادباء بر آن بود که روند توجه نمودن به پژوهش‌های غربی در دایره ادبیات تطبیقی از جانب پژوهشگران کشورهای عربی و اسلامی باعث آن می شود که ادبیات کشورهای عربی و اسلامی به بوته فراموشی سپرده شود و شخصیت ملی و ادبیات قومی این کشورها دچار زیان گردد. آنها معتقد بودند که تاثیر پذیری از غرب در این زمینه تنها باید محدود به منهج باشد نه موضوع و محتوا. (ندا، ۱۹۹۱: ۹۴-۹۵) این رویکرد گاه در نزد برخی دیگر از ناقدان، شامل جستجو کردن با دیدی تطبیقی در تراث قدیم عربی و فارسی همراه بوده است تا با یافتن نمونه هایی از مقایسه ها و موازات شکل گرفته در ادبیات کلاسیک، فضل کامل روند ظهور ادبیات تطبیقی یا بخشی از آنرا به ادبیات کلاسیک عربی یا فارسی برگردانند و فضل و برتری مکاتب غربی را تنها به نظام مند ساختن آن محدود کنند. چهره های شاخص این جریان «الطاهر أحمد مکی» و «مهدی محقق» هستند.<sup>۸</sup> همچنانکه این روند در نزد برخی دیگر از پژوهشگران عرب و ایرانی با بررسی‌های عمیقی در اولین پژوهش‌های تطبیقی بین ادبیات عرب و ادبیات سایر کشورهای مسلمان شکل گرفته است، تا پیدایش ادبیات تطبیقی به معنای آکادمیک آن را در قرن بیستم به حرکتی شرقی-شرق و یا عربی-اسلامی، و نه حرکتی شرقی-غربی باز گردانند. بدون شک ناقد اردنی «یوسف بکار» چهره شاخص این جریان به حساب می آید. (بکار، ۱۹۹۴) این تلاش‌های تطبیقی و نمونه های مشابه آن، در واقع عکس العملی بود-گاه منطقی- در برابر جریان استعماری و خود محور ادبیات تطبیقی عربی-غربی، که جریان عربی-اسلامی، و یا جریان عربی-شرق را با حیطة عظیم کاریش نه تنها در حاشیه اهتمام و توجه خود قرار نداده بود، بلکه آنرا به بوته فراموشی سپرده بود. این جریان سعی بر آن داشت که محافل ادبیات تطبیقی را با زمینه وسیعی از پژوهش‌های عربی-فارسی و اسلامی-شرقی آشنا سازد. تلاش‌های

شکل گرفته آنان در زمینه ادبیات تطبیقی در واقع در راستای بومی ساختن مکاتب موجود در آن و نزدیک ساختن آن با جوامع عربی- ایرانی صورت گرفته است و در راستای حل بزرگترین معضلاتی بوده است که جوامع عربی- اسلامی با آن روبرو بوده اند.

#### نتیجه

به نظر می‌رسد که عدم ارتباط کافی و پیوسته محافل ادبیات تطبیقی کشورهای اسلامی با ادبیات تطبیقی و محافل جهانی آن و نیز عدم تعامل شایسته محافل ادبیات تطبیقی جهانی با ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی-مخصوصاً دو ادبیات عربی و فارسی-زمینه را برای بروز حوزه جدیدی از این رشته در کشورهای عربی و ایران باز کرده است که علی‌رغم کثرت تألیف و ترجمه در این زمینه، نوآوری نظری جدیدی در حیطه ادبیات تطبیقی به معنی آکادمیک آن نداشته است و بیشتر تقلید و بازآیایی مکاتب غربی ادبیات تطبیقی و پیاده ساختن آن در محافل شرقی و اسلامی بوده است و حتی در این زمینه پا را فراتر از نظریه فرانسوی و نیز نظریه زیبایی‌شناسی در ادبیات تطبیقی بالاتر نبرده است. ادبیات تطبیقی عربی با توجه به ثقل تالیفی عظیم نظری و تطبیقی در این زمینه در مرکز این دایره قرار گرفته است و علی‌رغم جمود و عدم نوآوری در مبحث نظریه و نیز تقلید صرف از ادبیات تطبیقی غرب، نقش یک میانجی را برای ادبیات فارسی اعمال می‌کند. شاید جای بسی شگفتی باشد وقتی بدانیم که ترجمه کتابهای نظری در زمینه ادبیات تطبیقی از زبان عربی به زبان فارسی به مراتب بیشتر از همتای غربی اش در تمامی زبانهای غربی باشد. و این ادبیات تطبیقی فارسی است که با چالشهای بزرگ ناشی از عدم ارتباط کافی با محافل ادبیات تطبیقی جهانی، به محور این دایره بسنده کرده است.

یادداشت‌ها

۱. عباس محمود العقاد: فارس: شعرها وشعراؤها "عمر الخيام"، الدستور، ۱۲/۱۲/۱۹۰۸. این مقاله یک بار دیگر در کتاب "مواقف وقضايا في الأدب والسياسة" منتشر شده است. نگا: (العقاد، ۱۹۷۴: ۲۴-۲۹).
۲. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ (البقرة، ۲۳) (اگر در باره ی آنچه که بر بنده ی خویش نازل کرده ایم شک دارید، پس سوره ای همانند آن را بیاورید).
۳. اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع پیش آن دریای ملامال از آب حیات (انوری، ۱۳۶۴: ۵۲۳)
۴. هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی از مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات (انوری، ۱۳۶۴: ۵۲۳)
۵. چون دیده که در هنر تمام حسان عجم نهاد نامم (خاقانی، ۱۲۸۴: ۲۰۰)
۶. «سید قطب» در مورد ادبیات فارسی به طور کلی و ترجمه عربی غزلیات حافظ، توسط ابراهیم امین الشواربی(الشواربی، ۱۹۴۴) می گوید: "[خواننده ی عربی این غزلیات] عطر خاور دور، سادگی و روانی اش، روحانیت و تصوفش را در آن می یابد. وما امروزه شدیداً نیازمند تمام اینها هستیم، روزگاری که موج سهمگین عقل غربی ما را در برگرفته، و آن موجی قوی و سرکش است، که روحیه امروزه ما را تطابقی با آن نیست". (قطب، لا: تا: ۷۱)
۷. بزوهشهای تطبیقی بین عربی و فارسی مربوط به دوره معاصر، به طور قابل ملاحظه ای در دهه اخیر در ایران رو به گسترش نهاده است. نیاز محسوس ایران دور از غرب، در نزدیکی به کشورهای عربی و نیز تلاش آن در راستای برعهده گرفتن هدایت جهان اسلام در دوره معاصر از مهمترین عوامل این امر است.
۸. مهدی محقق با دیدی فارس محور پیشگامی غربیها در ادبیات تطبیقی را سخن گزافی می داند و ایران را بنیانگذار ادبیات تطبیقی در جهان می داند! (محقق، ۱۳۸۷)

کتابنامه

الف. کتابها

القرآن الکریم

۱. ابن الأثیر، ضیاء الدین (۱۹۹۰)؛ المثل السائر فی أدب الکتاب والشاعر، تحقیق؛ محمد محیی الدین عبد الحمید، الجزء الثاني، د.ط، صیدا- بیروت، المكتبة العصرية.
۲. ابن النديم، محمد بن إسحاق (۱۹۴۴)؛ الفهرست، تحقیق؛ إبراهيم رمضان، الطبعة الأولى، بیروت، دار المعرفة.
۳. ابن قتیبة (۱۹۸۶)؛ الشعر والشعراء، الطبعة الثانية، بیروت، دار إحياء العلوم.
۴. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۴)؛ راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی (همراه با واژه های فارسی در شعر جاهلی)، چاپ دوم، تهران، توس.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)؛ چالش میان فارسی و عربی؛ سده های نخست، چاپ اول، تهران، نی.
۶. اصطفی، عبد النبي (۲۰۰۸)؛ العرب والأدب المقارن، الطبعة الأولى، دمشق، الهيئة العامة السورية للكتاب.
۷. الأصفهانی، أبو الفرج (۲۰۰۸)؛ کتاب الأغانی، المجلد الرابع، تحقیق؛ إحسان عباس إبراهيم السعافین و بكر عباس، الطبعة الثالثة، بیروت، دار صادر.
۸. آل علی، نور الدین (۱۹۷۵)؛ الصلات الثقافية بین ایران والعرب؛ محاضرات الموسم الثقافي الإيراني الأول بالقاهرة ديسمبر ۱۹۷۴، د.ط، القاهرة، المستشارية الثقافية لشمال إفريقية بالاشتراك مع جمعية الصداقة المصرية الإيرانية.
۹. ألتونجی، محمد (۱۹۸۲)؛ دراسات فی الأدب المقارن، دمشق، منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۸)؛ معجم المعربات الفارسیة فی اللغة العربية؛ منذ بواكير العصر الجاهلی حتى العصر الحاضر، الطبعة الأولى، دمشق، دار الأدهم.
۱۱. الآمدی، أبو القاسم الحسن بن بشر (۱۹۶۱)؛ الموازنة بین شعر أبی تمام والبحتوی، تحقیق؛ السيد أحمد صقر، د.ط، القاهرة، دار المعارف بمصر.
۱۲. أمین، أحمد (۱۹۶۹)؛ فجر الإسلام، الطبعة العاشرة، بیروت، دار الکتب العلمية.
۱۳. انوری (۱۳۶۴)؛ دیوان انوری. جلد دوم. مقطعات-غزلیات-رباعیات، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.

۱۴. انوشه، حسن و دیگران (۱۳۸۰)؛ دانشنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در آسیای میانه، جلد اول، ویراست دوم، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. ایران زاده، نعمت الله (۱۳۷۴)؛ سیر علم بدیع در ادب فارسی (از آغاز تا کنون)، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
۱۶. ایمیه، مارسیل (۱۹۶۵)؛ رأس الأخرین، ترجمة: محمد غنیمی هلال، القاهرة، سلسلة مسرحيات عالمية-الدار القومية للطباعة والنشر.
۱۷. بکار، یوسف (۲۰۰۴)؛ جماعة الديوان وعمر الخيام، الطبعة الأولى، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۲۰۰۰)؛ نحن و تراث فارس، الطبعة الأولى، دمشق، من منشورات المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية الإيرانية.
۱۹. بلخی، حمید الدین (۱۳۸۹)؛ مقامات حمیدی، تصحیح رضا انزابی نژاد، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۲۰. بهنام، جمشید (۱۳۳۲)؛ ادبیات تطبیقی، تهران، چاپخانه مسعود سعد.
۲۱. البیرونی، محمد بن أحمد (د.تا)؛ الآثار الباقية عن القرون الخالية، د.ط، بغداد، مكتبة المثنی.
۲۲. الجاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر (۱۹۴۸)؛ البيان والتبيين، تحقیق و شرح عبد السلام هارون، الجزء الأول، الطبعة الثانية، دار الفكر للطباعة والنشر.
۲۳. الجامی، نور الدین عبدالرحمن (۱۹۵۴)؛ لیلی والمجنون أو الحب الصوفي، ترجمة: محمد غنیمی هلال، د.ط، القاهرة، مكتبة الأنجلو المصرية.
۲۴. جمال الدین، محمد السعيد (۱۹۸۹)؛ الأدب المقارن دراسات تطبيقية في الأدبين العربي والفارسی، الطبعة الثانية، القاهرة، دار الاتحاد للطباعة.
۲۵. جمعة، بدیع محمد (۱۹۷۸)؛ دراسات في الأدب المقارن، بیروت، دار النهضة العربية.
۲۶. جمعة، حسین (۲۰۰۶)؛ مرايا للالتقاء والارتقاء بين الأدبين العربي والفارسی، د.ط، دمشق، منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۲۷. الجوالیقی، أبو منصور الجوالیقی (۱۳۰۹ق)؛ المعرب من الكلام الأعجمی على حروف المعجم، تحقیق: أحمد محمد شاکر، د. ط، د. منشورات.



۲۸. حریری، فارس ابراهیمی (۱۳۸۳)؛ مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تأثیر مقامات عربی در آن، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
۲۹. حسان، عبد الحکیم (۱۹۹۸)؛ الأدب المقارن والتراث الإسلامي؛ دراسة مقارنة فی موضوع أخلاق الطبقة الحاكمة فی الأدبین العربی والفارسی، القاهرة، مكتبة الآداب.
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۹۹۸)؛ الأدب المقارن والتراث الإسلامي؛ دراسة مقارنة فی موضوع أخلاق الطبقة الحاكمة فی الأدبین العربی والفارسی، القاهرة، مكتبة الآداب.
۳۱. حلبی، علی اصغر (۱۳۸۱)؛ تأثیر قرآن وحديث در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.
۳۲. حمید، حسن (۱۹۹۳)؛ ریحی الخالدي رائد الأدب المقارن فی الوطن العربی، د.ط، د.مکان، دار المبتدأ للطباعة والنشر.
۳۳. حیرت سجادی، سید عبد الحمید (۱۳۷۷)؛ گزیده ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
۳۴. خاقانی (۱۲۸۴ق)؛ تحفة العراقین، به اهتمام محبوب احمد، بی جا، بی مکان، بی انتشارات.
۳۵. خضری، حیدر (۲۰۱۱م)؛ الدراسات المقارنة بین الأدبین العربی والفارسی: دراسة نقدية مقارنة، رسالة مقدمة لنیل درجة الدكتوراه فی الأدب المقارن، الجمهورية العربية السورية، جامعة دمشق، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، قسم اللغة العربية وآدابها.
۳۶. الخطیب، حسام (۱۹۸۵)؛ ریحی الخالدي رائد الأدب العربی المقارن؛ دراسة ونصوص، عمان، دار الكرمل.
۳۷. \_\_\_\_\_ (۱۹۹۹)؛ آفاق الأدب المقارن عربياً وعالمياً، ط. ۲، دمشق، دار الفكر.
۳۸. زرین کوب، عبد الحسین (۱۳۷۸) (چاپ اول ۱۳۳۰)؛ دو قرن سکوت؛ سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام، چاپ نهم، تهران، سخن.
۳۹. سارتر، جان بول (۱۹۶۱)؛ ما الأدب، ترجمة؛ محمد غنیمی هلال، د. ط، بیروت، دار العودة.
۴۰. سعد الدین، لیلی حسن (۱۹۷۷)؛ کلیلة ودمنة فی الأدب العربی؛ دراسة مقارنة، د.ط، الأردن، عمان، مكتبة الرسالة.
۴۱. سعید، إحسان صادق (۲۰۰۰)؛ علوم البلاغة عند العرب والفرس (دراسة مقارنة)، الطبعة الأولى، دمشق، منشورات المستشارية الثقافية الإيرانية.

۴۲. سلامة، إبراهيم (۱۹۵۱-۱۹۵۲)؛ تيارات أدبية بين الشرق والغرب: خطة ودراسة في الأدب المقارن، الطبعة الأولى، القاهرة، مكتبة الأنجلو المصرية.
۴۳. شلش، علی (۱۹۹۵)؛ الأدب المقارن بين التجريبتين الأمريكية والعربية، الرياض، دار الفیصل الثقافية.
۴۴. شهرستانی، عبد الرضا المرعشی (بی تا)؛ نوروز در تاریخ، بی جا، نجف.
۴۵. الشواربی، إبراهيم أمين (۱۹۸۹) (الطبعة الأولى ۱۹۹۴)؛ حافظ الشيرازی شاعر الغناء والغزل في إيران، د.ط، بیروت، دار الروضة للطباعة والنشر والتوزيع.
۴۶. شیر، أدى (۱۹۰۸)؛ الألفاظ الفارسية المعربة، بیروت، المطبعة الكاثوليكية.
۴۷. الصیاد، فؤاد عبد المعطی (۱۹۷۴)؛ دور الفرس في بناء الحضارة الإسلامية، في كتاب: جوانب من الصلات الثقافية بين إيران والعرب، جمع وترتيب؛ نور الدين آل علی، القاهرة، دار الثقافة للطباعة والنشر.
۴۸. عاشور، سميرة عبد السلام (۱۹۹۳)؛ المقدمة الطللية في الشعر الفارسی دراسة مقارنة مع القصيدة العربية، د.ط، جامعة الإسكندرية، منشورات كلية الآداب.
۴۹. العاكوب، عيسى علی (۲۰۰۶)؛ تأثير الحكم الفارسیة في الأدب العربي في العصر العباسی الأول (دراسة تطبيقية في الأدب المقارن)، ط. ۲، تهران، مؤسسة الهدی للنشر والتوزيع.
۵۰. عزیزى نیا، علی (۱۳۸۶)؛ وقوف بر اطلال ودمن در ادبیات عربی و فارسی، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس.
۵۱. العسکری، أبو هلال (د.تا)؛ کتاب الصناعتین الكتابة والشعر، تحقیق، علی محمد البجاوی؛ محمد أبو الفضل إبراهيم، الطبعة الثانية، القاهرة، منشورات عيسى البابی الحلبي وشركاه.
۵۲. العقاد، عباس محمود (۱۹۷۴)؛ مواقف وقضايا في الأدب والسياسة، بیروت، دار الجیل.
۵۳. علوش، سعید (۱۹۸۷)؛ مدارس الأدب المقارن؛ دراسة منهجية، الطبعة الأولى، الدار البيضاء، المركز الثقافي العربي.
۵۴. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۷)؛ مكونات الأدب المقارن في العالم العربي، الشركة العالمية للكتاب، الطبعة الأولى، بیروت؛ الدار البيضاء، سوشبريس.
۵۵. عوفی، محمد (۱۹۰۳)؛ لباب الألیاب، د.ط، المملكة المتحدة، لیدن.

۵۶. قزوینی، محمد بن عبد الوهاب (۱۳۳۹)؛ یادداشت‌های قزوینی، ج ۵، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران.
۵۷. قسم البلاغة والنقد الأدبی والأدب المقارن بكلية دار العلوم-جامعة القاهرة (۱۹۹۶)؛ محمد غنیمی هلال ناقداً ورائداً فی دراسة الأدب المقارن، ط ۱، القاهرة، دار الفكر العربی.
۵۸. قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة دمشق بالتعاون مع اتحاد الكتاب العرب وجامعة طهران (۱۹۹۹)؛ أبحاث ندوة: العلاقات الأدبية واللغوية العربية-الإيرانية؛ تاريخها وواقعها وآفاقها (۲۷-۲۹ تشرين الأول ۱۹۹۹)؛ د.ط، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.
۵۹. قطب، سید (بی تا)؛ کتب و شخصیات، د.ط، د.مکان، د.ناشر.
۶۰. کفافی، محمد عبد السلام (۱۹۷۲)؛ فی الأدب المقارن؛ دراسات فی نظرية الأدب والشعر القصصی، د.ط، بیروت، دار النهضة العربية.
۶۱. ماترلنک، موريس (۱۹۶۳)؛ پلياس وميليزاند، ترجمة؛ محمد غنیمی هلال، روائع المسرح العالمی، القاهرة، المؤسسة المصرية العامة.
۶۲. مجموعة من شعراء الفرس (۱۹۶۵)؛ مختارات من الشعر الفارسی، ترجمة؛ محمد غنیمی هلال، د. ط، القاهرة، الدار القومية للطباعة والنشر.
۶۳. محمدی ملایری، محمد (۱۳۵۲)؛ ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام و آثار آن در دوران اسلامی، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، تهران.
۶۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۲۳)؛ فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در تمدن اسلام و عرب، چاپ اول، تهران.
۶۵. مرکز بازشناسی اسلام و ایران (۱۳۸۲)؛ پیوند فرهنگی و ادبی ایران و عرب؛ مجموعه مقالات و سخنرانیهای سمینار ادبی ایران و عرب، چاپ اول، تهران، شانزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران.
۶۶. مرکز دراسات الوحدة العربية (۱۹۹۶)؛ العلاقات العربية-الإيرانية؛ الاتجاهات الراهنة وآفاق المستقبل. بحوث ومناقشات الندوة الفكرية التي نظمها مركز دراسات الوحدة العربية بالتعاون مع جامعة قطر، الطبعة الأولى، بیروت، مركز دراسات الوحدة العربية.
۶۷. المصری، حسین مجیب (۱۹۶۲)؛ فی الأدب العربی والترکی: دراسة فی الأدب الإسلامی المقارن، د.ط، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية.

٦٨. مکی، الطاهر أحمد (١٩٨٨)؛ فی الأدب المقارن دراسات نظریة و تطبیقیة، الطبعة الأولى، القاهرة، دار المعارف.
٦٩. \_\_\_\_\_ (١٩٩٤)؛ مقدمة فی الأدب الإسلامی المقارن، الطبعة الأولى، عین للدراسات والبحوث الإنسانية والاجتماعیة.
٧٠. موسوی، سید فرح الله (١٣٨٢)؛ تاثیر سوره یوسف بر نظم فارسی، چاپ اول، تهران، نخستین.
٧١. مولیر، جان باتیست (١٩٩٦)؛ عدوالبشر، ترجمة؛ محمد غنیمی هلال، سلسلة مسرحیات عالمیة، القاهرة، وزارة الثقافة والإرشاد القومي.
٧٢. ندا، طه (١٩٧٣)؛ الأدب المقارن، الطبعة الأولى، بیروت، دار النهضة العربیة.
٧٣. \_\_\_\_\_ (١٩٩١)؛ الأدب المقارن، د.ط، بیروت، دار النهضة العربیة.
٧٤. هدارة، محمد مصطفی (١٩٥٨)؛ مشكلة السرقات فی النقد العربی؛ دراسة تحليلیة مقارنة، د.ط، القاهرة، مكتبة الأنجلو المصریة.
٧٥. هریدی، محمد عبد اللطیف (٢٠٠٨)؛ الأدب المقارن؛ نظریة و تطبیق علی آداب الشعوب الإسلامیة: الأدب التركي نموذجاً، ط.١، القاهرة، دار العین.
٧٦. هلال، محمد غنیمی (١٩٨٠) (الطبعة الأولى ١٩٥٤)؛ لیلی والمجنون فی الأدب العربی و الفارسی؛ دراسات نقد و مقارنة فی الحب العذری و الحب الصوفی، د.ط، بیروت، دار العودة-دار الثقافة.
٧٧. هلال، محمد غنیمی (٢٠٠١) (الطبعة الأولى ١٩٥٣)؛ الأدب المقارن، الطبعة الثالثة، القاهرة، دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزیع.
٧٨. \_\_\_\_\_ (بی.تا)؛ قضايا معاصرة فی الأدب و النقد، د.ط، القاهرة، دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزیع.

79. Al-Ma<sup>c</sup>arrī, Abū al-<sup>c</sup>Alā' (1903); *The Quatrains of Abū al-<sup>c</sup>Alā'*, Translation by Amēen Fares Rihani. New York, Doubleday, Page & company.

ب. مجله‌ها

٨٠. البستاني، فؤاد أفرام (١٩٢٨)؛ بین المعری و الخيام: فكرة الموت و مصیر الأجساد، المشرق، صص ٢٧-٢٨.
٨١. بکار، یوسف (١٩٩٤)؛ وثائق ریادیة منسیة فی الأدب العربی المقارن، آفاق الإسلام، السنة الثانية، العدد الأول.

۸۲. بهنام، جمشید (۱۳۳۱)؛ انواع ادبی: ادبیات تطبیقی، مهر، شماره ۹۲، صص ۷۱۵-۷۱۶.
۸۳. بروینی، خلیل (۱۳۸۹)؛ نظریه ادبیات تطبیقی اسلامی: گامی مهم در راستای آسیب‌زدایی از ادبیات تطبیقی، مجله‌ی جمعیه‌ی علمیة ایرانیة للغة العربیة وآدابها، السنة السادسة، العدد ۱۴، صص ۵۵-۸۰.
۸۴. الخطیب، حسام (۱۹۹۰)؛ الأدب المقارن... عالمياً وعربياً، مجلة الفيصل، الرياض، نيسان-أبریل، س ۱۴، ع ۱۵۹، ص ۵۴.
۸۵. الزیات، أحمد حسن (۱۹۴۶)؛ آفة الشرق هذا الغرب!؛ الرسالة، القاهرة، س ۱۴، ع ۶۷۲، ص ۵۴۱.
۸۶. \_\_\_\_\_ (۱۹۵۲)؛ الكتلة الإسلامية، الرسالة، القاهرة، س ۲۰، ع ۹۸۰، ص ۴۰۵.
۸۷. سلطانی (۱۳۱۵)؛ سه هزار لغت فارسی در عربی، مهر، شماره ۴۶، صص ۹۸۲-۹۹۱.
۸۸. شفق، رضا (۱۳۰۹)؛ نفوذ فارسی در عربی، شرق، شماره ۱، صص ۱۹-۲۵.
۸۹. الصراف، أحمد حامد. (۱۹۳۰)؛ المقارنة بين المعری والخيام، مجلة المجمع العلمی العربی، دمشق، الجزء ۹، المجلد ۱۰، صص ۵۳۷-۵۶۱.
۹۰. صروف، یعقوب (۱۹۰۳)؛ رباعیات أبی العلاء، المقتطف، ۱ / نوفمبر (تشرين الثاني)، ص ۸۹۷.
۹۱. عبد القادر، حامد (۱۳۴۶)؛ تأثیر زبان فارسی در عربی، ترجمه فیروز حریرچی، وحید، شماره ۴۸، صص ۱۲۱-۱۲۸.
۹۲. عزام، عبد الوهاب (۱۹۳۸)؛ بین أبی العلاء والخيام، الهلال، س ۴۶، الجزء الثامن. ع ۱، صص ۸۸۴-۸۸۸.
۹۳. عطیفة، أبو الفتح (۱۹۵۲)؛ الكتلة الإسلامية والعالم الإسلامي، الرسالة، س ۲۰، ع ۹۶۶، ص ۳۸.
۹۴. فروغ، مهدی (۱۳۴۲)؛ موسیقی دانان ایرانی در دوره اسلام: تأثیر ایران در موسیقی عرب، هنر و مردم، شماره ۱۱، صص ۷-۱۰.
۹۵. قطب، سید (۱۹۵۲)؛ الطريق إلى الكتلة الثالثة، الرسالة، القاهرة، س ۲۰، ع ۹۷۶، ص ۲۹۳.
۹۶. الكردي، سعد محمد (۱۹۹۹)؛ اللغات الأخرى فی القرآن الکریم وموقف الطبری منها (۱)، مجلة التراث العربی-مجلة فصلیة تصدر عن اتحاد الكتاب العرب-دمشق العدد ۷۶.
۹۷. محفوظ، حسین علی، (۱۳۴۸)؛ نوروز در ادبیات عرب، ترجمه فیروز حریرچی، معارف اسلامی، سازمان اوقاف، شماره ۸، صص ۱۱-۲۲.
۹۸. محقق، مهدی (۱۳۸۷/۳/۹)؛ سخنرانی در باره ادبیات تطبیقی، روزنامه صبح ایران، ۳۰۵۴.

۹۹. مدرسی چهاردهی، مرتضی (۱۳۱۶)؛ تاثیر علمی و ادبی ایران در تازی، ارمغان، دوره هجدهم، شماره ۱، صص ۴۱-۵۱.

۱۰۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۵)؛ شعر و حکمت ایران در ادبیات عرب، وحید، شماره ۳۷، صص ۸۱-۸۳.

۱۰۱. هندای، خلیل (۱۹۳۶)؛ اشتغال العرب بالأدب المقارن، الرسالة، القاهرة، س ۴، ع ۱۵۳، صص ۹۳۸-۹۴۰.

Archive of SID

فصلیة التقد و الأدب المقارن (دراسات في اللّغة العربيّة و آدابها)

کلیة الآداب و العلوم الإنسانیة، جامعة رازی - کرمانشاه

السنة الأولى، العدد ۲، صيف ۱۳۹۰هـ.ش / ۱۴۳۲هـ.ق / ۲۰۱۱ م

الدراسات المقارنة بين الفارسية و العربية\*

(تاريخها و واقعها و آفاقها)

الدكتور حيدر خضري

أستاذ مساعد، جامعة ماردين آرتوكلو، تركيا

الملخص

تهدف هذه المقالة إلى إعادة النظر في نشأة الأدب المقارن وتطوره في العالم الإسلامي بشكل عام والبلدان العربية وإيران بشكل خاص، مسلطة الضوء على الاتجاه الإسلامي-الشرقي المهمش من جانب الاتجاه الإسلامي-الغربي المركز عليه في الدراسات المقارنة في هذه البلدان، وذلك للوصول إلى هوية أكمل وأوسع زمنيا للأدب المقارن في العالم الإسلامي وبغية تكميل صورة واقع الأدب المقارن العالمي. كما تحاول المقالة تتبع فضل الأسبقية الزمنية لاستخدام مصطلح «الأدب المقارن» في العالم الإسلامي ونسبه إلى الاتجاه الإسلامي-الشرقي وليس إلى الاتجاه الإسلامي-الغربي، بالإضافة إلى إرجاع قسم من فضل تأسيس الأدب المقارن في العالم الإسلامي إلى الأديين العربي والفارسي الكلاسيكيين. وتتناول المقالة أهم المراحل التي مرت بها الدراسات المقارنة في آداب الشعوب الإسلامية، وكذلك التغييرات التي وجدت نتيجة للغايات السياسية والدينية كـ«الوحدة العربية» و«الوحدة الإسلامية» ونتيجة لانسجام هذا الحقل المعرفي مع خصوصيات المجتمعات الشرقية والإسلامية. ولقد ركز الأدب المقارن في العالم الإسلامي على «المدرسة الفرنسية» مما أدى إلى ظهور مصطلحي «المدرسة العربية» و«المدرسة الإسلامية» لمواجهة المكاتب الغربية والشرقية الأخرى في الأدب المقارن، وأخيرا فإن الاتجاه الإسلامي - الشرقي في الأدب المقارن عمل على تضييق دائرة الأدب المقارن على آداب الشعوب الإسلامية وحذف الآداب الغربية والشرقية الأخرى من دائرة اهتمامه وذلك للخروج من هامش المركز الغربي الذي لا يرى لآداب الشعوب الإسلامية بشكل خاص أي ثقل في ميادين الأدب المقارن العالمية، وعمل أيضا من الناحية الزمنية في التركيز على الفترة الكلاسيكية التي كان العالم الإسلامي يتمتع فيها بوحدة مثالية على كافة الصعد.

الكلمات الدلّيلية: الأدب المقارن، الدراسات المقارنة بين الأديين العربي والفارسي، جغرافية الأدب المقارن.

تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۶/۱۰

\* تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۳/۲۰

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: h.khezri1982@gmail.com